

# قیام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

## جنگ

### به سود کیست؟

شیخ علی اکبر رفسنجانی به تازگی بنا تلویزیون رژیم صهیونیستی مفضلی کس کرده است. متن کامل این مصاحبه در هفته نامه "کیهان هوا" که برای ایرانیان خارج کشور منتشر می شود منعکس گردیده است. هاشمی رفسنجانی در این مصاحبه حرف های زده و اعتراف های کرده است که تا کنون هیچ یک از مصادران جمهوری اسلامی نکرده است.

بقیه در صفحه ۴

هادی یزاد

## تاکید بر تلاشهای درون مرزی

حاکمیت پایداری ( ناگزیر است. و این تنها اقتضای محیط و فضایی فعلی است که شکل مبارزه را در قالب های " درون مرزی و بیرون مرزی " متعین کرده است. با اختصار بعضی از خصوصیات این دو بخش توجه می کنیم: جهت گیری در فعالیت های بیرون مرزی در این چند زمینه شکل می گیرد:

- جلب توجه ملت ها و دولت ها اولاً به حقانیت ملت ایران در مقابل بله با رژیم ( فاشیستی - مذهبی ) حاکم و انحکاس ستمی که بر این ملت می رود و ثانیاً به تریس هر چه روشن تر ابعاد خطری که با حضور این رژیم صلح منطقه و به اعتبار حساسیت منطقه و اهمیت رژیم، امنیت بین المللی را تهدید می کند. در کنار این مقصود و با توجه به کثرت فراریان و جلا وطن گردگان ( که بنا بر محاسبات مختلف رفته رفته از مرز دومیلیون گذشته است ):

بقیه در صفحه ۸

از دیدگاه نهضت مقاومت ملی ایران، اسلوب سنجیده و منطبق با خصوصیات این مرحله از مبارزه ملی، گسترش بیشترین نیروها به سوی سنگرهای درون مرزی است.

اگرچه تا کنون نیز عمده فرصت ها و امکان های مادی و غیر مادی نهضت در خط تلاش های درون مرزی ( سازماندهی و تدارک ) صرف شده است، ولی حساسیت های زمانی و آمادگی های ملی در تنگنای مبارزه و سرانجام ملاحظاتی در شرایط و دست آوردهای بیرون مرزی، رهبری ملی را به تاءکید بر توسعه تدارکات درون مرزی ملزم می کند.

پیدا است که جهت کلی مبارزه (درون مرزی و بیرون مرزی) در تمام مواضع قابل تصور به گذار از سه منزلت بی درپستی ( انهدام رژیم حاکم - استقرار یک حکومت ملی - راهگشایی به سوی

هوشنگ وزیری

## نخستین دلیل

### دادگاه پسند

چمدانی حاوی بمبی که می بایست هواپیما ی اسرائیلی را با نزدیک چهار صد مسافر، حسین پرواز منفجر کند و در فرودگاه هیترو لندن کشف شد. حامل چمدان از وجود بمب خبر نداشت بمب را دوست فلسطینی او، نزار رهنداوی در آن جا سازی کرده بود. هنداوی در این میان در دادگاه انگلیسی به چهل و پنج سال زندان محکوم شده است - سنگینترین مجازاتی که تا کنون در انگلستان برای جرمی تعیین شده است. رئیس دادگاه می گوید چنانچه بیگناهی غیر انسانی تر از این تصور پذیر نیست.

بقیه در صفحه ۲

## گزارش سال ۱۹۸۵ سازمان عفو بین المللی

۱۹۸۵ میلادی منتشر کرد. سازمان عفو بین المللی در گزارش خود اعلام می کند که بشدت از اعدام وسیع زندانیان سیاسی و غیر سیاسی که حکم اعدام آن ها طی محاکمات سریع و بدون وکیل مدافع و بدون امکان فرجام خواهی صادر می شود، بشدت نگران است. سازمان در سال ۱۹۸۵ میلادی ۴۷۰ فقره اعدام را در ایران ثبت کرده است اما معتقد است که تعداد حقیقی اعدام ها بسیار بیش از این است.

سازمان عفو بین المللی در گزارش خود می نویسد: که در سال ۱۹۸۵ توانسته است به نفع ۳۰ نفر که ظاهراً "محکوم به اعدام بودند" مداخله کند. این عده عموماً از میان مختلف مخالف رژیم بودند. عفو بین المللی در عفو تیرماه گذشته طی نامه ای به عنوان سید علی خامنه ای رئیس جمهوری اسلامی نگران خود را از زحمات زیاد اعدام ها در ایران به آگاه می رساند.

در این گزارش آمده است که در اردیبهشت ماه گذشته دستاورد دادگاه انقلاب مواد مخدر اعلام کرد که در سال ۱۳۶۳ -

بقیه در صفحه ۲

سازمان عفو بین المللی اخیراً "گزارش فعالیت سالانه خود را مربوط به سال

**قربانی تازه**  
**ترویرسم خمینی**  
یک افرس میهن پرست ایرانی صبح روز جمعه ۲ آبان ماه بدست تروریست های رژیم خمینی در شهر استانبول به قتل رسید.  
سرهنگ احمد احمد منفرده که جان برکف در صفوف نهضت مقاومت ملی ایران، برای رها شدن میهن از اسارت رژیم آذمی خوار خمینی، فعالانه مبارزه می کرد، در ساعت ۹ صبح جمعه ۲ آبان ماه، به دست آدمکشان خمینی ترور شد و به قتل رسید.

بقیه در صفحه ۲

## جانشینی خمینی

به شما رمی رود. رفسنجانی بیش از پیش به عنوان جانشین غیر رسمی خمینی در شورای فقها تلقی می شود. "ژان گرا" مقاله خود را چنین ادا می دهد: و خاتمه آهسته اما اجتناب ناپذیر وضع مزاجی آیت الله خمینی با ردیگر نبردی برای جانشینی وی را که در تابستان در تهران جریان داشت شدت بخشیده است. آیت الله منتظری که در تیرماه سال گذشته از سوی مجلس خبرگان بعنوان ولیعهد خمینی تعیین شد، هفته گذشته استعفا خود را از این مقام به خمینی داد و به این ترتیب تسلیم جوتیلیفاتی و نبردی شد، که

بقیه در صفحه ۲

روزنامه لوموند، چاپ پاریس در شماره ۲۵ اکتبر موضوع نبرد قدرت بر سر جانشینی خمینی، استعفا آیت الله منتظری و دستگیری سید مهدی هاشمی را طی مقاله مفصلی به قلم "ژان گرا" با عنوان: "در ایران جنگ بر سر جانشینی خمینی وخیم تر می شود" مورد بررسی قرار داده است. ولیعهد خمینی کناره زده شد، عنوان دیگر این مقاله است. "ژان گرا" در مقدمه مقاله خود می نویسد: منسوب شدن آیت الله منتظری که استعفا خود را از مقام ولایت خمینی به سوی تسلیم کرد، برای هاشمی رفسنجانی مرد شماره ۲ رژیم تهران، یک پیروزی

حسینعلی مشکان

## بازگشت شتر

با ایدمطابق مدل جمهوری اسلامی لباس بپوشند. یکی دوتن از خانم های انگلیسی که برای دفتر "ایران - ار" در لندن کار می کردند و یکی دوتن از خانم های ایرانی که آزادی در انتخاب لباس را حداقل حقوق آدمیزاد می دانستند و نمی خواستند ازین حق ابتدایی چشم بپوشند، علیه "ایران - ار" به دادگاه شکایت بردند، به همین مناسبت یکی از روزنامه های لندن که ریکا توری کشیده بود از دفتر "ایران - ار" بعد از اجرای مقررات جمهوری اسلامی این کار ریکا تورخانمی را نشان می داد که با چادر و چاقو و روپوش زپله ها پائین می آمد و چاقو آقایی عرقچین بسر و آفتاب به دست که از زپله ها بالا می رفت و جلوی در شرکت هم، کنار صفا تومبیل های آخرین مدل، شتری را بسته بودند که برگردن درازش پلاکی آویخته و روی آن نوشته شده بود: " سرویس ویژه حمل و نقل کارمندان!"

بقیه در صفحه ۱۲

**رژیم رفتنی است، مملکت را باید نجات داد**  
در صفحه ۲

نزدیک به دو سال پیش، طرح دعوی تنی چند از کارکنان دفتر "ایران - ار" در لندن جنجالی برانگیخته بود. در اجرای او مراکد حضرت امام، شرکت هواپیمایی ایران به کارکنان نش تکلیف می کرد که

## مردم باید تحمل کنند!

در حالی که اوضاع در ایران امروز برای مردم مدام تحمل ناپذیرتر می شود، رژیم، مردم را مدام به تحمل بیشتر می خواند. تا کی مردم باید این نابسامانی و بهیم ریختگی را تحمل کنند؟ رژیم می گوید تا وقتی که جنگ هست و فدا انقلاب هست. حکومت وعده می دهد که سال کا جنگ را یکسره خواهد کرد. ولی این یک گزاره گویی بیش نیست، خودکار گردانسان رژیم هم می دانند که دروغ می گویند. نیز حکومت سالهاست می گوید که ریشه فدا انقلاب را خشکانده است، ولی اوضاع نابسامان ایران را همچنان به ضد انقلاب نسبت می دهد. گوئی که بدون فدا انقلاب نمی توان ندبه حکومت ادا می دهد.

بقیه در صفحه ۴

## سه روز خبیثت

در صفحه ۱۰

# جانمایی خمینی

بقیه از صفحه ۱

منتقدان (کارگزاران) دستگاه علیه وی به راه انداخته اند. این عده تلاش های خود را در چندان کرده اند تا در صورت مرگ ناگهانی خمینی - که به عقیده بعضی ها نزدیک است - کسی که با بنده سیاسی تهران که عمده قدرت را قبضه کرده است بستگی نداشته باشد، جان نشین خمینی نشود. "زان گرا" می افزاید: آیت الله خمینی هنوز استعفا و لیعهد خود را نپذیرفته است، اما شکی نیست که حیثیت و اعتبار منتظری که قبلاً نیز از سوی بخش بزرگی از روحانیت مورد تردید قرار گرفته بود، اینک به طوری لطمه دیده است.

بعیده نظری رسد که منتظری بتواند روزی اوضاع را به نفع خود تغییر دهد، در ایران بیش از هر جای دیگر اوج عزت به حیثیت دولت منتهی می شود. جالب آن است که ولین ضربه به منتظری از سوی یکی از دوستانش یعنی آیت الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان وارد شد. مشکینی در تیرماه سال گذشته با عیبت پیروزی منتظری در احراز جای نشین خمینی شد.

مشکینی که حجت الاسلام مخوف، ری شهری وزیر اطلاعات و امنیت داماد است، در او خرابستان با تاکیاد این موضوع که در کشور جریان قوی به طرفداری از شورای سه یا پنج نفره، قضا برای جان نشینی خمینی وجود دارد، عملاً به جنگ منتظری رفت.

احمد خمینی فرزند خدعه گر خمینی، در پاسخ به استیصال روحانیان قم در همین زمینه اظهار داشت که پدرش طرفدار تعیین کننده منتظری به عنوان جان نشین واحد خود نبوده است بلکه بیشتر به تشکیل شورای فقها نظر داشته است.

"زان گرا" در گزارش خود در لوموند می نویسد: در همان موقع، یعنی در اوایل مهرماه، رادیوی دولتی تهران را به راهی از اظهارات سیاسی منتظری را با نوری کرد و دفتر او را مام که از سوی احمد خمینی اداره می شود دوباره شروع به صدور فتوا کرد در حالی که این امتیاز به مدت تقریباً یکسال به عنوان جان نشین خمینی به آیت الله منتظری سپرده شده بود. منتظری بلافاصله با ترک قم رفتن به نجف آید از دایموش، قهر و تارفتن خود آشکار کرد.

لوموند می افزاید: در واقع محرک و گرداننده اصلی نبرد علیه خود آیت الله منتظری، حجت الاسلام رفسنجانی رئیس قدرتمند و جاب طلب مجلس است که در عین حال سمت نماینده خمینی در شورای عالی دفاع را نیز بر عهده دارد. وی که با توجه به سن و سالش، صلاحیت کافی مذهبی برای صعود به رتبه رژیم اسلامی را بعد از مرگ خمینی نداشته، از چندی قبل طرفدار تاسیس شورای فقها شده است که در آن می توان ندبا حمایت ساپرا خوانده های مخالف منتظری، همچنان نقش تعیین کننده در سیاست ایران داشته باشد.

زان گرا، می افزاید: رفسنجانی بیش از پیش به صورت مرد شماره ۲ و جان نشین غیررسمی خمینی جلوه گرمی شود. او نقش مهم تر نه تنها در امور داخلی کشور بلکه به ویژه در هدایت جنگ بر عهده گرفته است که تا بحال حوزه عملکرد اختصاصی

خمینی بود. رئیس مجلس شورای اسلامی استراژی جدید جنگی را به تصویب شورای عالی دفاع رساند که "نبرد قریب الوقوع سر نوشت ساز" با عراق را که این همه رژیم اسلامی در باره آن تبلیغ می کرد عملاً به آینده ای نامعلوم و مبهم وقت گل نی موکول کرد.

لوموند می نویسد: رفسنجانی همچنان طرفدار بسیج عمومی و جنگی افراطی با رژیم بعثی عراق است، اما استراژی جدید جنگی وی عمدتاً "بر اساس آن قرار دارد که به متحدان منطقه ای یوبین المللی عراق فشار وارد آورده دست از حمایت از صدام حسین رئیس جمهوری عراق بردارند. رفسنجانی در این راه اخیراً با رها ساختن اطمینان بخشی برزبان آورده است و به ویژه تا کید کرده است که در صورت کناره رفتن رئیس جمهوری عراق، جمهوری اسلامی متعرض وحدت و تمامیت عراق نخواهد شد و حاضر است با رژیم جدید عراق حتی اگر طرفدار آمریکا هم باشد مذاکره کند.

موضع گیری رفسنجانی بلافاصله از سوی محافل افراطی تهران به عنوان سازشکاری و خیانت تلقی شد. کینه توزترین مخالفان استراژی جدید نظماً می رفسنجانی دفتر جنبش های آزادی بخش بود که در میان پاسداران و تیپ های بین المللی انقلاب اسلامی ایجاد کرده است.

رئیس این دفتر سید مهدی هاشمی، برادر داماد منتظری است که در اطلسراف وی حرف های زیادی بر سر زبان ها است. او در زمان شاه به جرم آن که در سال ۱۳۵۲ به دست خود آیت الله شمس آبادی رقیب اصلی منتظری را در اصفهان به قتل رساند، محکوم به حبس ابد شد.

پاره ای از روحانیان تهران می گویند که از آن پس وی در تعداد زیادی عملیات تروریستی علیه رقیبان واقعی یا فرضی آیت الله منتظری دست داشته است.

لوموند می افزاید: سید مهدی هاشمی که مانند بسیاری از رهبران جنبش آزادی بخش اسلامی روابط بسیار عالی با لیبی دارد، اولین کسی بود که کوس مخالفت با استراژی رفسنجانی را به صدا درآورد و اعلام کرد که این استراژی انقلاب اسلامی را قربانی می کند و "جنبش های آزادی بخش را بحال خود رها می کند" و "با عت پیروزی سوریه می شود، به عقیده سید مهدی هاشمی، سوریه مام و موبیت داد در سطح بین المللی از پیاده شدن طرح جدید رفسنجانی حمایت کند.

اکنون دیگر ثابت شده است که عمال سید مهدی هاشمی روز ۱۱ مهر آیت الله محمود، کاردار سوریه در تهران را ربودند و مورد ضرب و شتم قرار دادند تا به گفته آنان درس عبرتی برایش بشود و بفهمد که نباید در امور داخلی ایران دخالت کند.

آیت محمود کاردار سوریه از سوی ربا پندگانش متهم شد که در امور مربوط به جان نشینی خمینی دخالت کرده است و علیه آیت الله منتظری دست به توطئه زده است.

لوموند می نویسد: ربوده شدن آیت محمود، که با مداخله سریع و قدرتمندانه احمد خمینی آزاد شد، نقطه آغاز افول آیت الله منتظری و پارانیش بود. بیش از چند روز از آزاد شدن دیپلمات سوریه نگذشته بود که حجت الاسلام ری شهری دستور بازداشت سید مهدی هاشمی را صادر کرد. خوارها استاد دلو دهنده از جمله

صدها مدرک جعلی شناسائی و گذرنامه از دفتر تک به جنبش های آزادی بخش کشف شد و فردای آن روز نوبت دستگیری برادر مهدی هاشمی رسید.

به نظرمی رسید که این بار آیت الله منتظری مستقیماً هدف قرار گرفته است، زیرا هادی هاشمی هم داماد اوست، هم رئیس دفترش و هم شخص مورد اطمینان و همه کاره منتظری، این بار جان نشین خمینی از گوشه عزلت خود در نجف آباد در آمد و به جماران شتافت و خمینی وی را همراه با سید علی خامنه ای رئیس جمهوری و میرحسین موسوی نخست وزیر بحضور پذیرفت.

منتظری با احد از نزدیکانش دفاع کرد و ادعا کرد که قریباً نطقه های ششده است و سپس استعفا خود را تسلیم خمینی کرد.

آیت الله خمینی، ضمن تاء کید بر این که با دولتی در دولت مخالفت است - قریباً برای این که وی طرفدار نظریه مخالفان منتظری است - از خامنه ای و موسوی خواست این ماجرا را بطور دوستانه حل کنند اما در عین حال اعلام کرد که قبول یارد استعفا منتظری در آخرین مرحله بر عهده مجلس خبرگان است.

# نخستین دلیل دادگاه پسند

بقیه از صفحه ۱

گروگانها به کنار، برای نخستین بار جهان غرب دلایلی ملموس و دادگاه پسند در دست دارد که دولتی عربی یکی از خاستگاه های اصلی تروریسم است.

آیا برای اثبات همدستی جمهوری اسلامی و لیبی نیز در تروریسم بین المللی به دلایل دادگاه پسند نیاز است؟ با ننگ حمایت بی چون و چرای تهران و طرابلس از سوریه، دستگیره های سیاسی به اندازه کافی محکم هستند که بتوان، دست کم از حیث سیاسی، در آنها دستی آویخت.

از همه نشانه ها برمی آید که غرب دیگر هیچ تردیدی ندارد در اینکه نقطه های اتکاء زیربنای تروریسم بین المللی در کجاست. هیچ دلیلی نیز در دست نیست که بتوان در اراده غرب برای مقابله با این بدیده برهم زنده، ثبات و صلح بین المللی تردید کرد.

نخستین حاصل این سیاست هنگامی به دست آمد که صدای مهیب بمبها و راکتهای آمریکا قذافی را، ظاهراً برای همیشه، برجای خود نشان داد. حاصل دوم، همین واکنش اولیه انگلستان در برابر رژیم دمشق است. ایمن رشته سری دراز دارد.

ولی دست داشتن رژیمهای تهران و دمشق در تروریسم بین المللی، نباید چشمها را بر اهمیت ایران و سوریه در صحنه سیاست جهان فریبند. در رژیم در انزوا بین المللی، ورشکستگی اقتصادی و بحران سیاسی غرق خواهند شد، ولی دو کشور به غرق نخواهند رفت.

در برابر رژیم تهران، آلترناتیو دموکراتیک شکل گرفته و روز بروز قدرت خود را برای جان نشین شدن، بیشتر نشان می دهد. اما رژیم دمشق در عین حال از این بخت برخوردار است که جان نشین آن، (اخوان المسلمین) از خودش بدتر است.

ولی به هر حال دیگر از غرب برای نجات این دو رژیم دستی بر نخواهد آمد. مخالفت ایالات متحد با این پیشنهاد شوری و برخی کشورهای عربی که کنفرانس بین المللی برای صلح در خاور میانه تشکیل کرده، اکنون یک بعد دیگر سیاسی خود را نشان می دهد:

بهرتر آن که نخست تکلیف رژیم های دمشق و تهران روشن شود و سپس مذاکرات برای رسیدن به توافقی صورت پذیرد.

# گزارش سال ۱۹۸۵ سازمان عفو بین المللی

بقیه از صفحه ۱

سازمان عفو بین المللی مداوم خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیه کسانی شده است که بدون اعمال خشونت فقط به علت آبراز عقیده خود دستگیر شده اند و خواهان شده است سایر زندانیان نیز سزایا "وبه نحو عادلانه" بر اساس ماده ۱۴ بیمن بین المللی مربوط به حقوق مدنی و سیاسی مردم که از سوی ایران نیز امضاء شده است، محاکمه شوند.

عفو بین المللی در ادامه گزارشش فعالیت های سالانه خود می نویسد: در اردی بهشت ماه امسال، عفو بین المللی گزارشی در باره شکنجه در ایران منتشر کرد که طی آن انواع شکنجه های جسمی و روحی در جمهوری اسلامی تشریح شده و اضافه گردیده است که شکنجه و تجاوز به حقوق بشر در ایران بطور مداوم، در سطح گسترده و در بعضی جاها بطور سیستماتیک اعمال می شود. رایج ترین شکنجه های جسمی عبارتند از: ضرب و شتم و سلاق، تجاوز جنسی، سوزاندن با آتش سیگار، شوک برقی.

به گزارش عفو بین المللی شکنجه های جسمی اغلب با شکنجه های روحی مانند: اعدام های نمایی، تهدید علیه خانواده شخص دستگیر شده، تماشای مراسم اعدام دیگران، تواء می شود. عفو بین المللی همچنین نگرانی خود را از مجازات ها یعنی چون شلاق زدن و قطع اعضاء بدن به عنوان مجازات حقوقی، اعلام کرده است.

وزیر خارجه انگلیس در مجلس عوام گفت که دولت او مناسبات دیپلماتیک خود را با دمشق قطع کرده، زیرا دادگری نشان داده است که سوریه، یابا عسارت روشنتر سفیر سوریه در لندن، و چند همکار دیگر او مستقیماً در این تبهکاری دست داشته اند.

همه احزاب انگلیس از این اقدام دولت حمایت کردند. ایالات متحد آمریکا سفیر خود را از دمشق فراخواند. کانادا نیز سفیر خود را خواست. روزنامه های لوموند می نویسد: "برای نخستین بار دولتی غربی مدارک انکارناپذیری ارائه داده است که نشان می دهد دولت سوریه در اقدامی تروریستی دست داشته است." از نوشته این روزنامه برمی آید که خانم تاجر توانسته است فرانسویان را به نحو قانع کننده ای در جریان این همدستی گذاشته باشد. مقامهای امنیتی بریتانیا نیز وزیر پاندر، وزیر امنیت فرانسه را با جزئیات بیشتر ماجرا آشنا ساختند.

سوی لیبی، تاکنون (۲۷ اکتبر) هیچ دولت عربی ندای همدلی با سوریه بر نداده است. کویت فقط ابراز تاء سف کرد. با اینهمه سوریه همچنان دیوار حاشا را سنگ چین می کند. می گوید همه این ماجرا توطئه ای "آمریکائی-اسرائیلی" است برای بدنام کردن اعراب. دمشق می گوید اعراب را به واکنش یکپارچه در برابر انگلستان برانگیزد. ولی سنگ حافظ الاسد رژیم تهران به سینه می گوید.

در انتهای دیگر این شکمش، انگلستان نیز به تلاشی برای کسب حمایت و همدلی دست زده است. ولی تاکنون حمایتی که از آن سوی آتلانتیک دریافت داشته، ملموس تر و دندانگیرتر از حمایت سایر ااروپائی بوده است. در ایمن میان فرانسه که خود آماج مهتم تروریسم بین المللی است، بیشتر از همه اندیشناک است. گروگانهای آن در لبنان برای رهائی چشم براه تلاش دولت خویشند و دولت فرانسه نیز با آمیزه ای از تحبب های آشکار و پنهان ضعیف، چشم براه آنکه دمشق رها نشی با هر دو با هم - دستی برای رهائی

آن گروگانها بر دارند. اما کی سینجر می گوید برای بریدن دست تروریسم باید از گروگانها دست شست. رآل پولیتیک Realpolitik همسای سرد و خالی از عاطفه های انسانی خود را دارد.

۱۴۰ نفر به اتهام قاچاق مواد مخدر اعدام شده اند در حالی که تعداد اعدام های سیاسی در ماه بعد به ۱۹۷ نفر رسید.

عفو بین المللی در این گزارش بسیار دیگر مخالفت شدید و صولی خود را با مجازات اعدام که آن را ظالمانه ترین و غیر انسانی ترین نوع مجازات می نامد اعلام کرده است.

عفو بین المللی می افزاید: با وجود تلاش های نشن و نسنه است از زندانیان سیاسی در ایران اطلاع حاصل کند.

عفو بین المللی در ۲۴ خرداد طی نامه ای به عنوان وزیر کشور جمهوری اسلامی در باره تعداد کسانی که در تظاهرات ضد جنگ و سایر تظاهرات در تهران و دیگر شهرستان ها در سال ۱۹۸۵ دستگیر شده اند توضیح خواست.

عفو بین المللی می نویسد: مناسبع رسمی جمهوری اسلامی می گویند در تظاهرات ۲۱ فروردین ماه در تهران ۳۰۰ نفر دستگیر کردند اما مناسبع اپوزیسیون اعلام کردند که هزاران نفر طی این تظاهرات دستگیر شدند.

عفو بین المللی در باره تعداد دستگیر و با زداشت شدگان و همچنین نوع اتهام، تاریخ احتمالی محاکمه یا نتیجه محاکمات آنها توضیح خواسته است و خواستار شده است تمام اقدامات لازم برای جلوگیری از بدرفتاری و شکنجه آنان به عمل آید.



قربانی تازه

تروریسم خمینی

بقیه از صفحه ۱

سرهنگ احمدحاجی مدمنفرد سومین رزمنده نهضت مقاومت ملی ایران در خا رج از کشور است که در هکذا رمبارزه با حاکمیت شوم رژیم ارتجاعی خمینی، به دست جلادان تهران به قتل رسید.

این اقدام جنایتکارانه در حالی صورت گرفته است که خشم و نفرت مردم ایران، رژیم آدمکشان حاکم بر میهن ما را، به شدت هراسان ساخته است. برای جمهوری اسلامی در این مرحله هیچ راهی نموده است که از مبارزان ملی در وهله نخست انتقام بگیرد و حق طلبی های مردم ایران و پیشاپیش آن ها، مبارزه عادلانه میهن پرستان را با گلوله و توطئه های رنگارنگ پاسخ دهد.

در زندگی نامه سرهنگ پیاده ژاندارم احمدحاجی مدمنفرد می خوانیم که: در ۲۷ آذر سال ۱۳۱۵ در تبریز متولد شد، وی در سال ۱۳۳۳ وارد دانشکده افسری شد و در سال ۱۳۳۶ با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل گردید. دوره های مختلف نظامی و حقوق قضائی را در ایران، فرانسه و آلمان گذراند و در مهرماه سال ۱۳۵۷ به درجه سرهنگی نائل شد. او در سمت های مرزبان زابل و میرجاوه، فرمانده قرارگاه سیستان و بلوچستان، مأمور مبارزه با قاچاق مواد مخدر در بلوچستان، افسر کمیته تاکتیک دوره عالی ژاندارمری مرکز، فرمانده هنگ ژاندارمری قزوین و فرمانده هنگ ژاندارمری سمنان خدمت کرد. سرهنگ احمدحاجی مدمنفرد، پس از مدت ها زندگی مخفیانه در ایران، در اسفند ۱۳۶۰ از راه کوه، کشور را ترک گفت و از همان تاریخ برای مبارزه علیه رژیم خمینی به نهضت مقاومت ملی ایران پیوست.

جوی های باریک نثر خبر

در حالی که مطبوعات در ایران زیرسانسور شدید قرار دارند، خبرها و شایعه ها دهان به دهان به سرعتی انتشار می یابند که از هیچ رسانه دیداری یا شنیداری سر نمی آید. در تانکسی ها و اتوبوس ها، در سلمانی ها و اتاق های انتظار گرمابه ها، در صفا های مواد خوراکی - مبادله خبرها و نظرها جریان دارد. این جوی های باریک نثر خبر و نظر در نقطه اتعالی که دولت را بر آن نظارتی نیست، به یکدیگر می پیوندند و رودخانه بزرگ افکار عمومی را بوجود می آورند.

این افکار عمومی، آن نیست که دولت می خواهد به وسیله رسانه های زیر نظارت خود - روزنامه ها و رادیو تلویزیون - بوجود آورد. به عکس، فشار آن افکار عمومی بیرون از نظارت دولت، افکار عمومی واقعی، چنان شدید است که دیوارهای حفاظت شده رسانه های رسمی را نیز می شکافد و در آن ها نفوذ می کند. در این حالت، دولت اگر چه فشار خود را بر مطبوعات بیشتر می کند، ولی در برابر موج خیزان افکار عمومی واقعی کاری از او ساخته نیست. نمی تواند در این افکار عمومی نفوذ کند، ناگزیر عقب می نشیند و مواضع تبلیغاتی خود را از دست می دهد. واکنش های نا بهنگام یا دیر، خاص چنین حالتی است. اگر راست هم بگوید، با ز مردم با ورنه نمی کنند، زیرا با وری پذیری خود را به نحوی برگشت ناپذیر و برای همیشه از دست داده است.

در حالی که مطبوعات در ایران زیرسانسور شدید قرار دارند، خبرها و شایعه ها دهان به دهان به سرعتی انتشار می یابند که از هیچ رسانه دیداری یا شنیداری سر نمی آید. در تانکسی ها و اتوبوس ها، در سلمانی ها و اتاق های انتظار گرمابه ها، در صفا های مواد خوراکی - مبادله خبرها و نظرها جریان دارد. این جوی های باریک نثر خبر و نظر در نقطه اتعالی که دولت را بر آن نظارتی نیست، به یکدیگر می پیوندند و رودخانه بزرگ افکار عمومی را بوجود می آورند.

ز نرال هویز معروف خاطرات خود را منتشر کرده است. این خاطرات مربوط به آخرین روزهای رژیمی است که داشت سرنگون می شد. نیز این خاطرات مربوط به انقلابی است که برای بدنیا آوردن رژیم کنونی در دزایمان گرفته بسود. هویز، یک ژنرال آمریکائی، آمده بود بلکه بتواند رژیم را نجات دهد، و در این راه با ژنرال های ایرانی روبرو شده بود که فقط می خواستند خودشان را نجات دهند.

رژیم رفتنی است، مملکت را باید نجات داد

اگر شاه برود، من هم می روم. این ترغیب بندی بود که در هر یک از دیدارهای هویز با ژنرال های بلندی به ایرانی تکرار می شد. رئیس وقت ستاد ارتش حتی مرعوب شده بود که کاری نمی توان از پیش برد و هر تلاشی برای سد کردن راه انقلاب پیشاپیش محکوم به شکست است. در گرمای آن سراسیمگی و سرگردانی و شکست پذیری بود که مردی، بیرون از حوزه قدرت رژیم، به میان گود پدید بختیار. روزهای خوش رژیم، بسرا و سخت گذشت، با این همه، روزهای سخت رژیم را آرام نگرفت. ژنرال ها با خود می گفتند: رژیم رفتنی است، خود را نجات دهید. ولی اومی ندیشید: رژیم رفتنی است، مملکت را باید نجات داد.

به طریق اولی نمی تواندا زخونست و تزویر دست بردا رد. سیدعلی خا منه ای که گفته بود رژیم اگر بنوا ندهمین ۱۰ درصد موافق را به دلخواه ادا ره کند کار بزرگی کرده است، خلیسی دیر به فکر گرفتن حقیقت افتاده است. وانگهی کدام حقیقت است که مردم ندانند رژیم بخواد آن را به مردم بگوید؟ رژیم ها فقط در دو صورت از گرفتن حقیقت گزیری ندا رند: یا با ید به الزامات دموکراسی کردن نهند و مطبوعات را در شرح حقایق آزاد بگذارند، یا زیر فشار افکار عمومی ناگزیر شوند حقیقت را، ناکامل و دست و پا شکسته، به مردم بگویند. رژیم اسلامی راه دوم را رفتند است، تا توانست، حقایق را در باره همه چیز، از چشم مردم دور نگاهداشت، و فقط هنگامی که دیدن کتمان حقیقتی که همه می دانند، به جانی نخوا هدرسید، به نشر نیمه حقیقت ها رضاداده است. حال آن که مردم می خواهند حقیقت را بدانند و با بشنوند، آن هم نواز زبان منادیان تبلیغاتی رژیم، بلکه از زبان رسانه های آزادی که در جمهوری اسلامی وجود ندا رند.

کشور نجات دادنی است، به شرط آن که از گذشته درس های لازم آموخته شود. نخستین درس این که هیچ چیز دیگری بنا بجا نشین دموکراسی شود. دموکراسی گرانبها تر از آن است که بتوان آن را به سادگی در پیای ارزش ها بی چون و چنان سیاسی اقتضای کم تر و رشد اقتصادی نداشتن و بحران ها بی چون و چنان انقلابی تندرست بدر آیم. ثبات سیاسی و رشد اقتصادی که بحران را برنتابد، بسیار آسان می تواندا ز دست برود چنان که در رژیم کنونی از دست رفته است. عواملی که در جستجوی دموکراسی بسا انقلاب اسلامی در آ میخندند، مملکت جای خود را گم کرده بودند، در امواج خیزان دریای انقلاب این چندا ن شگفتا نگیز نبود ولی اکنون که فرصت اندیشیدن دوباره بدست آمده است، دیگر جای گم کردن نمی تواند توجیه کردنی باشد. درس دیگر، که به اندازه دموکراسی گرانبها ست، اعتقاد به نفس ملی است که از ملزومات دموکراسی است. ملتیکه خود در باره سرنوشت خویش تصمیم می گیرد، گزیری از این ندا رده که اعتقاد به نفس نیز بدست آورد، و ملتیکه اعتقاد به نفس ملی بدست آورده است، زیرا این بسا نمی رود که دیگری به جای او تصمیم بگیرد. انقلاب را خا رجیان دردا من مانگذا شتند، به همین دلیل نمایان ترین اشرا آن را که همین حکومت اسلامی است، خا رجیان، نخبه در صفحه ۸

## جنگ به سود کیست؟

بقیه از صفحه ۱

مثلاً "به صراحت می گوید که اساس حزب بعث بر بی دینی است" و ما می گوئیم "ولی فرا موش می کند توضیح دهد این را که چرا حزب بعثت، هنگامی که در عراق حکومت می کند کاندکافر است ولی هنگامی که در سوریه قدرت را بدست می گیرد، دوست وهم پیمان و برادر، سؤال کننده، مباحبه نیز، از روی غفلت یا ترس، چیزی در این باب نمی گوید.

ولی این قدرکنجکای نشان می دهد که از رفسنجانی بپرسد: آیا در این جنگ، مسلمانان نیستند که از دو طرف کشته می شوند؟ و رفسنجانی با صراحت تمام پاسخ می دهد: البته، ضررش را مسلمانان و دو طرف دارند می بینند. رفسنجانی فقط برای این تاءکید نمی کند که با زندگانی اصلی این جنگ، دولت ایران و عراق هستند، بلکه با از این نیز نذر رد کند بگوید سود اصلی این جنگ به کدام حکومت می رسد. می گوید: این جنگ به نفع اسرائیل است و نتایج آن را هم اسرائیل هنوز دارد می بیند، همان طور که شما ملاحظه می کنید، به عقیده او این جنگ از آن رو بر اه افتاده است که با "مشغول کردن ما اسرائیل راحت باشد." رفسنجانی به همین بسنده نمی کند.

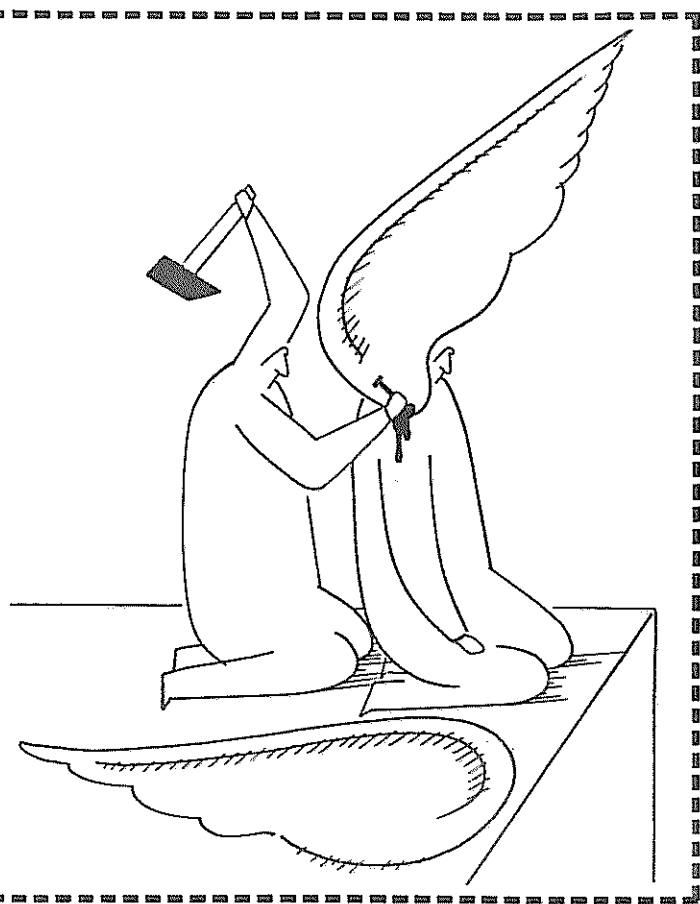
نتایج دیگر جنگ را هم می شمارد: می گوید: دوم اینکه در این جنگ، اسلحه قدرت های بزرگ به فروش می رود و آزمایش می شود: "آزمایش کردن اسلحه برای این ها مهمترین چیز است..." این اعتراف صریح خود رفسنجانی است.

سوم اینکه دو کشوری که در صورت همکاری و هماهنگی می توانند یک قدرت قابل ملاحظه ای باشند چنان به جان هم افتاده اند که قدرت مسلمانان را دارد تحلیل می رود، چهارم اینکه اوپک که روزی اتحادیه ای قدرتمند در برابر رنفتی جهان بود، امروز در اثر جنگ دو کشور عضو به چنان وضعی دچار آمده است که نمی تواند در درون خود به حداقل هماهنگی دست یابد، چه رسد به اینکه بر سیاست نفتی جهان تاءثیر تعیین کننده بگذارد.

شیخ علی اکبر رفسنجانی البته می فهمد که پاسخ به شئوننگانی بدهکار است که می پرسند پس سود جنگ برای ایران و عراق کجاست؟ ولی در حالی که سخنان شیخ در باره زبانها و مواضع جنگ صریح و روشن و قانع کننده است، از حرفهایش در باره فواید جنگ چیزی دستگیرانسان نمی شود. کلیاتی در باب دفاع از خود، گسترش عدالت اسلامی و ایجاد آرامش در منطقه می گوید، اما پیدا است که این استدلالها حتی خودش را نیز قانع نمی کند. جنگ سبب شده است که فشار در جبهه میانه میان اعراب و اسرائیل کاهش یابد، جنگ سبب شده است که نیروی مسلمان تحلیل رود، جنگ سبب شده است که سازمان اوپک ناتوان گردد، جنگ باعث شده است که فروشندگان

بزرگ اسلحه بتوانند کالاهای خود را بفروشند و آزمونایش کنند. و گفتا که چنین جنگی درقا موس تبلیغاتی رژیم "جنگ اسلام با کفر" یا "جنگ حق علیه باطل" نامیده می شود!

سخنان رفسنجانی را بیشتر که دنباله کنیم، به اعترافات جالب تری نیز می رسیم - اعترافات که مربوط به شیوه تهیه اسلحه در جمهوری اسلامی است. می گوید: "در دنیا وضوح غربی ها این جور است که این اسلحه را از دست دلال ها به آسانی می شود گرفت... این ها اسلحه "نا تو" است که دارند از در خارج می شوند. این هادر انبارهای اسلحه فروش های دنیا هستند، و چون دیگر مشتری ندارند، ما می توانیم مصرف کننده باشیم... پول نقد آدم بدهد، خوب می فروشند." رفسنجانی ادامه می دهد: "قضیه واقعیت دارد که در آمریکا... افرادی را محاکمه می کنند که اسلحه را از آنجا می دزدند. حق فروش ندارند. به یک شکلی با طرف ثالثی می آیند و به ما می فروشند. و ما چیزهای زیادی از این طریق گرفتیم. و با زهم می گیریم... آمریکا نمی تواند جلوی آن را بگیرد... در حالی که تاکنون سازمان مطبوعاتی جمهوری اسلامی پربودا تکذیب این



خبرها که رژیم تهران سلاح های به سرقت رفته آمریکا از انبارهای ناتورا می خرد، چنین اعتراف جالبی کمک تازه ای در شناخت ماهیت رژیم اسلامی است. این کسی جز حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس اسلامی و امام جمعه تهران نیست که به صراحت اعتراف می کند رژیم او مال دزدی می خرد.

ما حدشعی خریدن مال دزدی را نمی دانیم، ولی این را می دانیم که آیت الله شیخ عبدالکریم موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور گفته بود خریدن مال دزدی به معنای شرکت در دزدی است. آیا داگستری اسلامی این اعتراف صریح رئیس مجلس رژیم را دلیلی نمی داند که دست کم برای ادای توضیحات، حضارهای برای او بفرستد؟

تحمیل کنند این را که رژیم، هر وقت که خود صلاح دید، هزاران مزدور را، موتور سواریا پیاده، مسلح به اسلحه گرم و سرد، در خیابانها به عربده کشیدن و شتابان دادن و دشتام گفتن وادارد، ولی تحمل نکنند این را که حتی ده نفر در یک مجلس برای یک مباحثه بی آزار سیاسی گردهم آیند. تحمل کنند این را که شکنجه و آزار و با زداشت غیرقانونی وجود دارد، ولی تحمل نکنند این را که سازمان ملی به این خودسریها و خودکامگیها زبان به اعتراض بگشاید.

تحمیل کنند این را که مخالفان خیالی یا واقعی را بدون محاکمه تیرباران می کنند، ولی تحمل نکنند این را که کسی بگوید در ایران امروز راهی است که یک مشت تبهکار جانشین قانون شده است.

در ایران مصیبت زده امروز، مردم باید همه چیز را تحمل کنند، به خاطر رژیم. تبهکاری که هیچ چیز را تحمل نمی کند. رژیم می خواهد به مردم بقبولاند که در حالت جنگ، کمیود فقط طبیعی است. اما این حق را از مردم سلب می کند که در باره خود جنگ گفتگوی روشنگرانه داشته باشند.

کارل اشمیت، حقوقدان رژیم نازی، روزی گفت حق آن است که به سود ملت آلمان باشد و ناحق آنچه به زیان ملت آلمان است. رژیم اسلامی حقوقدان برجسته ندارد. ولی همه گفتا روگردانش نشان می دهد که از حق و ناحق چه می فهمد. برای این رژیم حق آن است که به سود حکومت خمینی باشد و ناحق آنچه به زیان این حکومت.

## مردم باید تحمل کنند!

بقیه از صفحه ۱

به همان اندازه که فاصله میان جامعه و رژیم بیشتر می گردد، به همان اندازه که قشرهای بیشتری از رژیم روی می گردانند، رژیم خود را بیشتر در تهدید ضد انقلاب احساس می کند. از مردم می خواهد که به خاطر رستگاری انقلابی، که در آینه های نامعلوم دست خواهد داد، ناسامانیها و ناروائیها را که امروز بر آنگان می گذرد تحمل کنند. در رژیم تهران همه چیز باید تحمل شود، مگر مخالفت با حکومتی که همه ناسامانیها و ناروائیها و کفایتی و درماندگی آن برمی خیزد.

به زعم رژیم تهران مردم باید تحمل کنند این را که خوراک و پوشاک به اندازه کافی وجود ندارد، ولی تحمل نکنند این را که گفته شود کمبودهای نامبرده پیامد مستقیم سیاست حکومتی است که در تهیه خوراک و پوشاک مردم فرو مانده است.

مردم باید تحمل کنند این را که بهداشت و درمان به وضع فلاکت با ری افتاده است، ولی تحمل نکنند این را که گفته شود وزارت بهداشت نظام درمانی و بهداشتی کشور را به این روز سیاه نشانده است.

مردم باید تحمل کنند این را که کتاب و مدارد و فتر نیست، مدرسه و معلم درست و حسابی نیست، ولی میباید که این کاستیها را از وزارت آموزش و پرورش بپندارند.

تحمیل کنند این را که تفریحات سالم وجود

ندارد و گذران اوقات فراغت به صورت یک مصیبت در آمده است، ولی تحمل نکنند این را که گفته شود مردم در انتخاب شیوه های خصوصی زندگی با یبدا دبا شدند.

تحمیل کنند این را که اراذل و اوباش رژیم نیمه های شب به میهمانیها و مجالس خصوصی مردم هجوم ببرند و آبروبریزند، ولی تحمل نکنند اگر کسی بگوید این رذالتها به وسیله خود رژیم ترغیب می شود. تحمل کنند این را که انسانها را جلو چشم دهها یار صدها بیننده در خیابان تا زیا نه بزنند، ولی تحمل نکنند این را که کسی بگوید تا زیا نه زدن به انسان فقط باعث درد جسمانی نمی شود، بلکه بدتراز آن شخصیت و عزت آدمی را پایمال می کند و به تمامیت و حیثیت و آبروی او صدمه می زند.

تحمیل کنند این را که آیت الله بگوید جنس آمریکا شی تخریب، ولی تحمل نکنند اگر گفته شود دلال های بین المللی، اجناس آمریکا را به چند برابر قیمت واقعی به رژیم تهران می فروشند و کمیسیون های کلان این معاملات را با عوامل رژیم تقسیم می کنند.

تحمیل کنند این را که بلندگوهای تبلیغاتی رژیم هر روز دروغ های بزرگ تیرا ز روز پیش بخش کنند، ولی تحمل نکنند این را که صداهای راستگوحقی روزی یک ساعت برده از یاکاریها و دروغگوئیهای رژیم بردارند.

### پاسخ های پلیس مفلوج

پس از مصاحبه ای انیس نقاش تروریست زندانی در فرانسه، که در روزنامه لیبراسیون به چاپ رسید، روزنامه صی پاریزین در شماره ۲۳ اکتبر، متن گفت و گویا ما «مورپلیسی را که طی سه تصدنا فرجام علیه جان شاپور بختیار رهبر نهضت مقاومت ملی ایران در سال ۱۹۸۰، توسط انیس نقاش برای همیشه فلج شد، به چاپ رسانده است.

پاریزین می نویسد: این تروریست از سال ۱۹۸۰ تا به حال، که در زندان بسر می برد، شش سال فرصت داشت که در باوی عمل خود فکر کند، اما وی پس از این مدت هنوز اقدام تروریستی خود را که منجر به کشته شدن یک زن خانه دار و یک پلیس شد، و یک پلیس دیگر را مفلوج ساخت، توجیه می کند و عمل خود را برحق می داند.

برنا ردوین یا، پلیس مفلوج ۳۰ ساله، حوادث آن روز را به خوبی به یاد می آورد. وی می گوید: انیس نقاش که در نقش یک ملاقات کننده با بختیار رجوع کرده بود، در یک فرصت مناسب هفت تیر خود را روبه من گرفت و شلیک کرد. من صدای گنگی شنیدم و به سر روی زمین در غلغله افتادم. دچار یک سرگیجه عظیم شده بودم. تمام زندگی ما از جلوی چشمانم گذشت و بعد سایه ای به سوی من آمد و روی من خم شد. جلوی چشمانم یک هفته تیرباران شده بود. سپس صدای شلیک ها را شنیدم. بدون آنکه دیگری چیزی حس کنم. در حالیکه من در حال مرگ بودم، انیس نقاش تمام گلوله هایش را در بدن من خالی کرد. در آن روز، من هفت گلوله خسوردم، زندگی ام دیگر تمام شده بود.

پلیس مفلوج فرانسوی سپس در برابر سؤال خبرنگار پاریزین درباره ی احساسش نسبت به انیس نقاش می گوید: - این مرد یک قاتل است، یک آدمکش است. وی به دنبال محاکمه ای عادلانه محکوم شده و باید مجازاتش برسد. من کینه ای نسبت به او ندارم، او باید مجازات شود. من می خواهم همه تروریست ها بدانند که جنایت های آنان بدون مجازات باقی نخواهد ماند.

وی درباره ی تروریسم می گوید: - تروریسم یعنی نا مردی، یعنی کشتار بی گناهان. و چون یک نوع اعلام جنگ است، نباید در برابر آن عقب نشینی کرد.

پاریزین - ۲۳ اکتبر

داخلی دست به گریبان است. در سوریه تورم به ۸۰ درصدی رسد، ذخایر ارزی به تنها ۱۰۰ میلیون دلار کاهش یافته است که فقط کفاف دو هفته واردات را می دهد، وام های خارجی به ۱۴ میلیارد دلار رسیده است و تنها با بت دیرکرد وام های پیش سوریه امسال با ۲۰ میلیارد دلار بپایان می رسد.

کسری بازرگانی خارجی سوریه در سال میلادی گذشته به ۲ میلیارد دلار رسید. ارزش لیره سوریه به نصف کاهش یافته است. بسیاری از واحدهای صنعتی در اثر کمبود مواد اولیه فلج شده اند و مواد غذایی اولیه مانند برنج، روغن، چای، قهوه و کره هر چند گاه نایاب می شود.

سوریه همچنین بطور جدی با مشکل تأمین نیروی برق روبروست. علل اصلی این دشواری ها عبارتند از کاهش کمک های مالی دیگر کشورها، سقوط قیمت نفت و خشکسالی و از اینها گذشته هزینه های سرسام آوری ۳۰۰ بودجه ارتش سوریه ۳۰ درصد کل بودجه این کشور است.

اوضاع منطقه نیز بسیار پیچیده است. در لبنان، طرح صلح سوریه بجای نرسید و هرج و مرج کامل دوباره برقرار شده است. در جنوب لبنان نیروهای حزب الله طرفدار جمهوری اسلامی بیش از پیش قدرت را از دست نیروهای سوریه خارج می کنند و ارتش سوریه در لبنان، بجای انجام وظایف نظامی خود، به کار قاچاق مواد مخدر می پردازد.

در داخل کشور نیز جنگ بین جناح های قدرت ادامه دارد. همه این گرفتاریها باعث شده است که لحن سوریه در مقابل عراق ملایم تر شود و میانی گری عربستان سعودی و کویت را که دوتاه مین کنند، اصلی کمک های مالی سوریه هستند، برای بهبود روابطش با عراق بپذیرد.

علت شتاب سوریه برای گسترش روابط اقتصادی با فرانسه نیز همین مشکلات است. قرار است یک هیئت فرانسوی بزودی برای مذاکره درباره کمک مالی به سوریه اعزام شود و نخست وزیر فرانسه، ژاک شیراک اخیراً بطور محرمانه بدون اطلاع کاخ خرابا جمهوری فرانسه به هلند رفت تا بتواند وافی از کشورهای اروپائی برای سوریه دریافت کند.

لوپوشن - ۲۱ اکتبر ۸۶

### گفته های یک تروریست

انیس نقاش، یکی از تروریست های زندانی در فرانسه، که کمیته تروریستی همبستگی با زندانیان سیاسی عرب و خاورمیانه ای، آزادی او را نیز همراه با دو تروریست دیگر، ژرژ براهم عبدالله و او روزیان گارچیان، خواستار شده بود، بمب گذاری های اخیر پاریس را محکوم کرد و آن را یک برنامهای طرح ریزی شده از سوی سرویس های ویژه دانست.

انیس نقاش که در سال ۱۹۸۰ در یک سوء قصد نافرجام علیه شاه پور بختیار رهبر نهضت مقاومت ملی ایران شرکت داشت از زندان خود به پرسش های کتبی که از سوی نشریه لیبراسیون برای وی ارسال شده بود، پاسخ داد.

وی درباره ی بمب گذاری های پاریس گفت نحوه ی عمل و هدف های این کمیته به اصطلاح همبستگی با زندانیان سیاسی عرب و خاورمیانه ای با اعمال و افکار من تشابهی ندارد.

انیس نقاش به عنوان یک جنگجوی طرفدار فلسطین تأکید کرد مسلمان هایی که علیه امپریالیسم و صهیونیسم می جنگند، باید نیروهای خود را متحد کنند. وظیفه ی من محافظت از انقلاب اسلامی است، و انقلاب اسلامی نیز وظیفه دارم، مسرا در مبارزه ام کمک کند.

درباره ی گروهان های فرانسوی در لبنان، انیس نقاش پاسخ داد فرانسه در نبردهای خاورمیانه موضع گیری کرده است و دولت فرانسه علیه اسلام می جنگد. وی گفت دلایل گروهان گیرها درست است، و جنگ اعلام نشده ی فرانسه علیه مسلمان ها، آن را توجیه می کند. انیس نقاش همچنین گفت: گروهان گیری وقتی سیاسی شد، سلاح مستضعفین است.

وی درباره ی نوشتن من از آقای شیراک می خواهم به استراتژی ای که برای حل مسئله ی گروهان ها اتخاذ کرده ام بدهد.

لیبراسیون - ۲۲ اکتبر ۸۶



رفیق دوست:

### فرانسه باید از لبنان بیرون برود

مگر نه آنکه تنها جمهوری اسلامی سوریه اند که در لبنان نفوذ دارند، اظهار داشت: هم چیز در دست جمهوری اسلامی سوریه نیست. هر گروهی در لبنان حرف خودش را می زند و گروه سوریه با آن همسره نیروی که در لبنان دارد می تواند نسبت به راحتی گروهان ها را آزاد سازد. صادر این مورد با سوریه هم مذاکره کرده ایم ما سوریه گفته است که این مسئله به کشور سوریه ربطی ندارد.

وی در قسمتی دیگر از سخنانش در مورد اینکه چه کسانی گروهان ها را در جنگ دارند، توضیح داد که گفته می شود گروهان ها در دست سازمان جهاد اسلامی هستند. اما جمهوری اسلامی هیچ یک از افراد این گروه را نمی شناسد. و سازمان "حزب الله" که ما آن را می شناسیم، همواره تأکید می کند که گروهان ها نزد آنان نیستند. چنانکه نوشته های روزنامه ها نیز برمی آید گروهان ها باید در دست سازمان جهاد اسلامی باشند. رفیق دوست در بخش دیگری از مصاحبه خود در پاسخ به این سؤال اکسپرس که چرا خمینی تصمیم گرفته است با سداران انقلاب ما حب نیروی هوایی و دریایی نیز بشوند، گفت: با تجربه ای که سپاه پاسداران در طی جنگ با عراق بدست آورده است اما من میل دارم هرگونه نیت تجا و عز علیه را رفع شود.

سپاه پاسداران هم اکنون از نیروهای زمینی و دریایی بهره مند است. و نیروی هوایی سپاه نیز در حال آموزش و تکوین است.

رفیق دوست در مورد رابطه پاسداران با نیروهای ارتش توضیح داد که ارتش سازمان منظمی است که از پیش از انقلاب اسلامی وجود داشته است. وظیفه ارتش حفظ تمامیت ارضی کشور است و رسالت پاسداران انقلاب، حمایت و دفاع از انقلاب اسلامی است که این می تواند شامل دفاع از مرزها نیز باشد. واضح است که ارتش نمی تواند در مورد خدای انقلاب داخلی عملی انجام دهد و مبارزه با آن وظیفه پاسداران است.

رفیق دوست در پاسخ به این مصاحبه در مورد تقاضای مهندس بازرگان از خمینی برای آنکه در مورد دادا مه جنگ از مردم رای گیری عمومی شود، پاسخ داد که بازرگان در این مورد تا حدی منطق خود را از دست داده است. ما با سخنان کسانی نظیر بازرگان با لبخند استهزاء روبرو می شویم.

اکسپرس - ۱۷ اکتبر ۸۶

### مدارا جویی سوریه

هفته نامه لوپوشن چاپ پاریس نوشت: مدارا جویی سوریه با عراق ناشی از مشکلات فراوان اقتصادی و سیاسی سوریه است.

لوپوشن طی گزارشی درباره اوضاع سوریه می نویسد: سوریه که به طور ضمنی و حتی آشکارا به دست داشتن در بمب گذاریهای پاریس متهم می شود با مشکلات اقتصادی وخیم، اوضاع حساس منطقه و چون آرام

محسن رفیق دوست، وزیر سابق امور خارجه ایران انقلاب رژیم اسلامی در مصاحبه ای با آخرین شماره اکسپرس گفت: جمهوری اسلامی موافق است که فرانسه، همزمان، به جمهوری اسلامی و عراق، اسلحه تحویل دهد. رفیق دوست در پاسخ به این سؤال که آیا جمهوری اسلامی میل دارد روابط خود را با فرانسه بهبود بخشد گفت: که در این مورد هیچ گونه مانعی نمی بیند، اما بنظر می رسد که این فرانسه است که میلی به این کار ندارد. فرانسه یکی از همدمان اصلی عراق در جنگ با ایران است. و از طرفی هنوز بدهی خود را به جمهوری اسلامی پرداخت نکرده است.

وی افزود: تا زمانی که فرانسه نخواهد روابط خود را با عراق تغییر دهد یا جمهوری اسلامی نیز نظیر همان روابط را در پیش گیرد. در واقع فرانسه باید در جنگ با ایران و عراق موضع بیطرف داشته باشد، یعنی باید یا به هر دو کشور کمک نظامی کند یا به هیچ کدام. آیا می توان پذیرفت که فرانسه از یک سو بخواد با ایران روابط حسنه داشته باشد و از سوی دیگر عراق را با خطرناکترین سلاح ها مجهز کند؟

رفیق دوست در مورد هدف های جمهوری اسلامی در لبنان به اکسپرس گفت: جمهوری اسلامی برخلاف کشورهای بزرگ در رابطه با لبنان هیچ هدف استعماری ندارد. اکثریت مردم لبنان مسلمانند و جمهوری اسلامی تنها به مردم لبنان کمک می کند تا از خود در برابر اسرائیل، که به قدرت های بزرگ جهان و از جمله فرانسه متکی است، دفاع کنند. تنها هدفی که جمهوری اسلامی درباره لبنان دنبال می کرد صدور فرهنگ انقلابی اسلامی به این کشور بود که اکنون به آن رسیده است.

رفیق دوست در پاسخ به دیگران این مصاحبه درباره اینکه چرا نیروهای حزب الله بنام امام و جمهوری اسلامی به سربازان فرانسوی حافظ صلح سازمان ملل حمله می کنند گفت: فرانسه با یمنیروهای خود را از منطقه بیرون کند و مردم لبنان را بحال خود براندازد هرگونه که می خواهد عمل کنند.

رفیق دوست در ادامه سخنانش افزود که فرانسه می خواهد زیر پوشش سازمان ملل به اعمالش جنبه قانونی بخشد اما مردم لبنان زیر بار آن نخواهند رفت و برای آزاد سازی کشورشان از کشتن سربازان اسرائیلی و فرانسوی ای باقی نخواهند داشت.

رفیق دوست در مورد نقش رژیم تهران در آزاد سازی گروهان های فرانسوی اسیر در لبنان گفت جمهوری اسلامی با هرگونه گروهان گیری مخالف است. اما آزادی گروهان ها بیش از هر کس در دست فرانسه است و به نحوه رفتار فرانسه نسبت به مردم لبنان بستگی دارد. آنچه از دست جمهوری اسلامی برمی آید آن است که به گروهان گیران آن هم در صورتی که در شمار دوستان رژیم اسلامی باشند، پیشینا دکنند که گروهان ها را آزاد کنند. جمهوری اسلامی همین کار را کرده است، اما اگر تاکنون گروهان ها آزاد نشده اند از آن روست که آن ها از جمهوری اسلامی دستور نمی گیرند و گروهان مسلمان تاکنون گروهان ها آزاد شده بودند. رفیق دوست در پاسخ به این سؤال که

همه میهنان عزیز!

هر روز تلفن خیری نهفت من است  
ملی ایران از ساعت ۱۱ صبح  
سارا در جریان آخرس صبرهای  
ایران و جهان فرار می دهد.  
ساره تلفن:

۸۵-۸۵-۳۶-۴۳ پاریس



# فرهنگ ایران

محمد جعفر محبوب

## کتابی که خشکه مقدسان آن را با انبر بر می دارند

### مثنوی مولانا جلال الدین

وتعصب ورزیدن و از عیب جویی مردم بهره عیب های خود برداختن است. آن مولای متقیان را که امروز می کوشند تا مظهر قهر خداوند و عذاب وی و قهرمان "یوم الله" جلوه اش دهند، در مثنوی جلوه ای دیگر دارند. در آن جا وقتی دشمن آب دهان بر روی علی انداخت دست را از گشتن وی با زمی داردا خشم و قهر را در کاروی راهی نباشد.

وی با صد زبان می کوشد به خشکه مقدسان و زاهدان بیان تفهیم کند که هر کس برای خود راهی به سوی خدا دارد، آنچه در این میان نه صلاح اهمیت ندارد، صورت ظاهر مثنوی است. از همین روی است که این جماعت، با آن که از هیچ سوی نتوانسته اند طعنی بر گوینده روا دارند و او را به بدبینی یا بی عقیدتی متسوب کنند، معتقدند مثنوی کتابی است که با یاد آن را با انبر گرفت. هر جای این دریای حقایق و معارف را که بگشا باید چیزی جز عطف و جزلطف و مرحمت و نرم خوئی و مهر و شفقت و تحمل دیگران نمی یابید. اما برای دریا فتن این حقیقت روشن حاجت نیست که در دور دست این بحر عمیق غوطه بزنید. همان تمثیل ها و حکایت ها که در کتاب های دبستان آن ها را به گوش هوش نوا موزان کشیده اند به نیکوترین صورتی متضمن این جنبه های انسانی بلکه فرشته خویی است. منتهی امروز، با آنچه تا کنون دیده و کشیده ایم، باید با ردیگر به یکی ز سادترین و معروف ترین آن داستان ها نظری افکند. مقصودم قصه موسی و شبان است. عنوان این قصه در خود مثنوی چنین است:

من حاجت کردن شبان با حق تعالی در عهد موسی علیه السلام  
نقل تمام بیت های قصه نه مقدور است و نه لازم. اما تا آن جا که مقصود را برساند و چیزی از آن ناگفته نماند در زیر می آید:

دیدم موسی یک شبانی را به راه  
کوهی گفت ای خدا وای اله  
تو کجائی تا شوم من چاکرت  
چا زقت دوزم، کنم شانه سرت  
ای خدای من فدایت جان من  
جمله فرزندان و خان و مان من  
جامه ات شویم شیشه ات گشم  
شیربشت آورم ای محتشم  
ور ترا بیماری آید به پیش  
من ترا غمخوا ربا شم همچو خویش  
دستکت بوسم بمالم پایکت  
وقت خواب آید بروم جایکت  
ای فدای تو همه بزه های من  
ای به یادت همی و هیهای من  
زین نمط بیهوده می گفت آن شبان  
گفت موسی باکی استی ای فلان  
گفت با آن کس که ما را آفرید  
این زمین و جرج از او آمد بدید  
گفت موسی: های خیره سر شدی  
خود مسلمان ناشده کافر شدی  
گند کفر تو جهان را گنده کرد  
کفر تو دبیای دین را زنده کرد  
گر نیندی زمین سخن تو خلق را  
آتش آید بسوزد خلق را

مولانا از زبان موسی شبان را سرزنش های بسیار می کند، و به خیال خود حقایق توحید و صفات ثبوتیه و سلبییه حق را برای او شرح می دهد و می خواهد با زبان بیجا ره شبانی را که از سر اخلاص، و درخور فهم خویش یا خدا را زونیا زمی کرده است قانع کند که سخنان او کفرآمیز و نه تنها مایه عذاب اوست، بلکه ممکن است جهنم را زیر و رو کند و آتش بیاید و مردم را بسوزاند.

بیجا ره شبان در برابر این سرزنش های سخت، از زبان پیا پیا و لولوا العزم و گران قدری چون حضرت موسی، فرستاده خدا و ندجه می توان ندگفت؟  
گفت: یا موسی دهانم دوختی  
وزیشمانی تو جانم سوختی!

جامه را بدید و آهی کرد تفت  
سرنهاد اندر بیابان و برفت  
خدای تعالی روش موسی را نمی پسندد و به علت آزردن شبان و شکستن دل او پیا پیا مبر خود را مورد عتاب و خطاب قرار می دهد و به تاء کید تمام او را به جبران خطای خویش مایه موری کند:

و حی آمد سوی موسی از خدا  
بنده ما را چرا کردی جدا؟  
تو برای وصل کردن آمدی

مثنوی پویان، کشنده ناپدید می کشی آن سوکه تودانسته ای  
نا پدید ز جالی کش نیست دید  
مثنوی را چون تو مبدا بوده ای  
گرفزون گردد تو باش افزوده ای  
چلبی حسام الدین آخرین خلیفه و جانشین ویا محبوب و مورد علاقه مولانا همواره او را به سرودن مثنوی تشویق می کرد. وقتی دفتر اول به پایان آمدن حسام الدین درگذشت و وی از غم فقدان همسر به خانه نشست و دو سال به محضر مولانا نرفت. در این مدت نظم کردن مثنوی نیز ادا مهنیافت. با بازگشت حسام الدین به مجلس مولانا با ردیگر این بلبل داستان سرا به نغمه خوانی پرداخت و در آغاز دفتر دوم گفت:

مدتی این مثنوی تاء خیر شد  
مهلتی با یست تا خون شیر شد  
تا نزاید بخت تو فرزند نو  
خون نگر در شیر شیرین، خوش شنو  
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان  
باز گردانید ز آوج آسمان  
چون به معراج حقایق رفته بود  
بی بهارش غنچه ها نشکفته بود...

بیش از این در این باب سخن گفتن را روی نیست چون به گفته خود مولانا یک سینه سخن در پیش و بیم آن است که قسمتی از آن ناگفته بماند.

مثنوی مولانا نیز در میان تمام آثار منظوم فارسی بی مانند است. گویا جای دیگر گفته ام کسه در ادب فارسی رسم این بوده است که هر کتابی، خواه نظم و خواه نثر دارای مقدمه ای: حمد خدا، تحت رسول (ص) و یا ران او (و اگر موه لف شیعه است اما همان)، ستایش پادشاه وقت، سبب نظم کتاب، ستایش کسی که گوینده یا نویسنده را برای پدید آوردن اثر تشویق کرده است، و گاه مطلب فرعی دیگر از قبیل نصیحت یا عریه فرزند خویش، گلها ز روزگار، شکایست از پیروی و نیستی و مانند آن ها است. آن گاه شاعر یا نویسنده مطلب اصلی را آغاز می کند و در طی فصول ابوابی آن را به پایان می برد و در پایان کتاب نیز خاتمه ای به مقتضای عروزم آن بداند می افزاید. هیچ کتاب شعری نثر فارسی نیست که از این روش پیروی نکرده و از این مقدمه تاء موه خرات خالی باشد جز یکی: مثنوی مولانا جلال الدین!

مثنوی بی آغاز و بی انجام است. با این بیت آغاز می شود:

بشنو این نی چون شکایت می کند  
و ز چادایی ها حکایت می کند  
و در دفتر ششم در میان "مثل وصیت کردن آن شخص که میراث او را به گاهل ترین اولاد او دهند" زبان وی از گفتار ربانی ما ندوم مثنوی خود را - که آن را میسقل ارواح و نردبان آسمان خوانده است - تا تمام مرها می کند.

در بعضی نسخه ها بیتی چند در میان مثنوی از قول فرزند بزرگ مولانا، معروف به سلطان ولد آورده اند که خلاصه آن این است:

مدتی زین مثنوی چون والدیم  
شد غمش، گفتم و را کای زنده دم  
از چه رو دیگری گویی سخن  
از چه برستی در علم لشدن  
قصه شهزادگان نامد به سر  
ماندنا سفته در سووم پسر  
گفت: نطقم چون شتر زین پس بخت  
نیستش با هیچ کس تا حشر، گفت  
هست باقی شرح این، لیکن درون  
بسته شد، دیگری آید برون!

\*\*\*

در باره مولانا جلال الدین و مثنوی او، سخنان بسیار گفته و هر یک از محققان آنرا و به ای آن را نگریسته و مورد ستایش قرار داده اند و همه آنچه گفته اند، که نقل گفتارشان در این مختصر نمی گنجد در جای خود درست و با ارزش است. اما علاوه بر تمام آن جنبه ها، مولانا جلال الدین داستان سرای درجه اولی نیز هست. وی به روش کلیله و دمنه نخست داستان را طرح می کند، بعد داستان دیگری را در درون آن می آورد و داستان سوم را در میان داستان دوم نقل می کند و آنچه را که گسترده است به ترتیب یکی یکی فرو می بندد و به پایان نخستین داستان بازمی گردد. اما قصداً و نقل قصه نیست، بیان حقایق و معارف است، تعلیم و تربیت است، آموختن بردباری و تحمل، شفقت با خلق خدا، خودداری از خشونت

سخن امروز مولانا جلال الدین است. این مرد، مردی غیر از تمام گویندگان زبان فارسی است که با شمش، آتش، شعرش و زندگیش با همه شاعران دیگر اختلاف دارد. غرض عظمت فوق العاده او نیست. در عرصه پهنای و شرفا رسی، چند کاخ بلند پایه دیگر به دست معمارانی چابک اندیشه و قوی دست پی افکنده شده است که هر یک در جای خود، و در زمینه ای جز آنچه مولانا جلال الدین در پیش گرفته است توانایی برابری و همسری با دریای عمیق و ناپیدا کرانه شعری را دارند. مقصودم جزئیات زندگی و آثار اوست.

لسان الفیاب، خواجه شیراز، حافظ بزرگ تقریباً یکصد و بیست سال پس از مولانا جلال الدین چشم از جهان فرو پوشیده و بنا بر این بیش از یک قرن از جلال الدین به دوران ما نزدیک تر است. با این حال هیچ نکته قطعی و یقینی، جز آنچه در دیوان خود و متعکس است از زندگیش نمی دانیم و در زندگی نامه او نکته های مبهم، خیال بافی های عجیب و غریب و گاه خنسنده آور، و گوشه های تاریک فراوان است. فردوسی همین طور، حتی نام درست فردوسی (یعنی اسمی که پدر و مادر او نهادند) را نمی دانیم (ابوالقاسم کنیه اوست نه نامش) نظمی را به درستی نمی دانیم که از گنجینه بوده است یا از دهه موسوم به (تا) در تفرش درنا دیده است. تهستان قم، لقب سعدی را به اختلاف، مطلع الدین و مشرف الدین نوشته اند در تاریخ وفات او و در دو دسته مرجع معتبر به تفاوت ۶۹۱ و ۶۹۴ یاد شده اند.

اما در مورد مولانا جلال الدین و زندگانی او، اگر شکالی وجود داشته باشد، درست از جهت مخالفت با آن قدر اسناد و مدارک معتبر در باره زندگی وی از خودش، از پدرش، از پسرش، از زیاران نزدیکش، از میزبانان و معاصرانش درست داریم که گاه به پژوهنده از بسیاری مدارک و اسناد سرگیم می گردو گاه در تطبیق آن ها با یکدیگر و برتر نهادن یکی نسبت به دیگری گرفتار دشواری می شود.

شگفتی دیگر: مولانا جلال الدین شاعری پرکار و بسیار شعراست. کارنامه ادبی او را ۲۷۰۰۰ بیت شعر مثنوی و بیش از ۴۲۰۰۰ بیت دیوان کبیر (دیوان شمس تبریزی) تشکیل می دهد که بر روی هم نزدیک هفتاد هزار بیت و از شانه های که فعلاً در دست داریم، قریب بیست هزار بیت بیشتر است. دو کتاب دیگر نیز سخنان و گفتارهای اوست: فیما فییه و مجالس سبیه (= هفت گانه) مجموعه نامه ها و رباعی های ایشان نیز جداگانه به چاپ رسیده است. وی در تمام این آثار عظیم و کوه پیکر از تصوف سخن می گوید. اما این میراث بسیار عظیم، فقط محصول ۲۲ سال شاعری و شیفنگی اوست، و حال آن که حافظ در طی نزدیک ۵۰ سال شاعری ۴۸۶ غزل سروده است که حد متوسط بیت های هر غزل بین ۷ و ۸ بیت است و تمام شعر او به زحمت به پنج هزار بیت می رسد و البته این امر به هیچ روی نشان آن نیست که قدر وی از هیچ یک از خداوندگان را سخن پارسی فروتر باشد، بلکه به عقیده بسیار رگسان - و البته این عقیده ای است شخصی که هر فارسی زبانی می توان نداشت - دیگران فرود مرتبه اویند.

مولانا تا چهل سالگی، تا روزی که دیدار شمس او را از خود بیگانه نکرد شعر ننوشت بود. در دوران وصال و همجواری با شمس نیز موجهی برای شعر گفتن نداشت. تنها پس از دورماندن از شمس تبریزی است که آتش شوق در درون او شعله ورمی شود. در آن هنگام نیز نه به نام خود، بلکه به نام او به سرودن آن غزل های آتشین می پردازد و دست افشان و پیا پیا کوبان آن سرودهای آسمانی از ذهن و زبانش زبانه می کشد. چندان که اگر کسی اطلاع درست از زندگانی مولانا نداشته باشد، گمان می برد که این غزل ها سروده مردی به نام شمس تبریزی (شمس الدین محمد بن ملک داد تبریزی) است نه جلال الدین محمد بلخی.

مثنوی او نیز همین گونه است. این شاعر شیفته پرچوش و خروش که آتش دوری و آرزومندی او را همواره چون خم می درجوش می داشت، هیچ گاه خود را در میسانه نمی دید. با زاگرخوا ننده ای خالی الذهن مثنوی مولانا را بگشا بدگمان می برد که مردی به نام ضیاء الحق چلبی حسام الدین او را سروده است، یا دست کم گوینده کتاب - که هیچ از خود نام نمی برد - آن را یکسره ساخته و پرداخته اومی دادند. در آغاز دفتر چهارم گوید:

ای ضیاء الحق حسام الدین، تویی  
که گذشت از من به نورت مثنوی  
همت عالی تو ای مرتجی  
می کشد آن را، خدا داند کجا  
گردن این مثنوی را بسته ای

مثنوی مولانا جلال الدین و مثنوی او، سخنان بسیار گفته و هر یک از محققان آنرا و به ای آن را نگریسته و مورد ستایش قرار داده اند و همه آنچه گفته اند، که نقل گفتارشان در این مختصر نمی گنجد در جای خود درست و با ارزش است. اما علاوه بر تمام آن جنبه ها، مولانا جلال الدین داستان سرای درجه اولی نیز هست. وی به روش کلیله و دمنه نخست داستان را طرح می کند، بعد داستان دیگری را در درون آن می آورد و داستان سوم را در میان داستان دوم نقل می کند و آنچه را که گسترده است به ترتیب یکی یکی فرو می بندد و به پایان نخستین داستان بازمی گردد. اما قصداً و نقل قصه نیست، بیان حقایق و معارف است، تعلیم و تربیت است، آموختن بردباری و تحمل، شفقت با خلق خدا، خودداری از خشونت

مثنوی پویان، کشنده ناپدید می کشی آن سوکه تودانسته ای  
نا پدید ز جالی کش نیست دید  
مثنوی را چون تو مبدا بوده ای  
گرفزون گردد تو باش افزوده ای  
چلبی حسام الدین آخرین خلیفه و جانشین ویا محبوب و مورد علاقه مولانا همواره او را به سرودن مثنوی تشویق می کرد. وقتی دفتر اول به پایان آمدن حسام الدین درگذشت و وی از غم فقدان همسر به خانه نشست و دو سال به محضر مولانا نرفت. در این مدت نظم کردن مثنوی نیز ادا مهنیافت. با بازگشت حسام الدین به مجلس مولانا با ردیگر این بلبل داستان سرا به نغمه خوانی پرداخت و در آغاز دفتر دوم گفت:

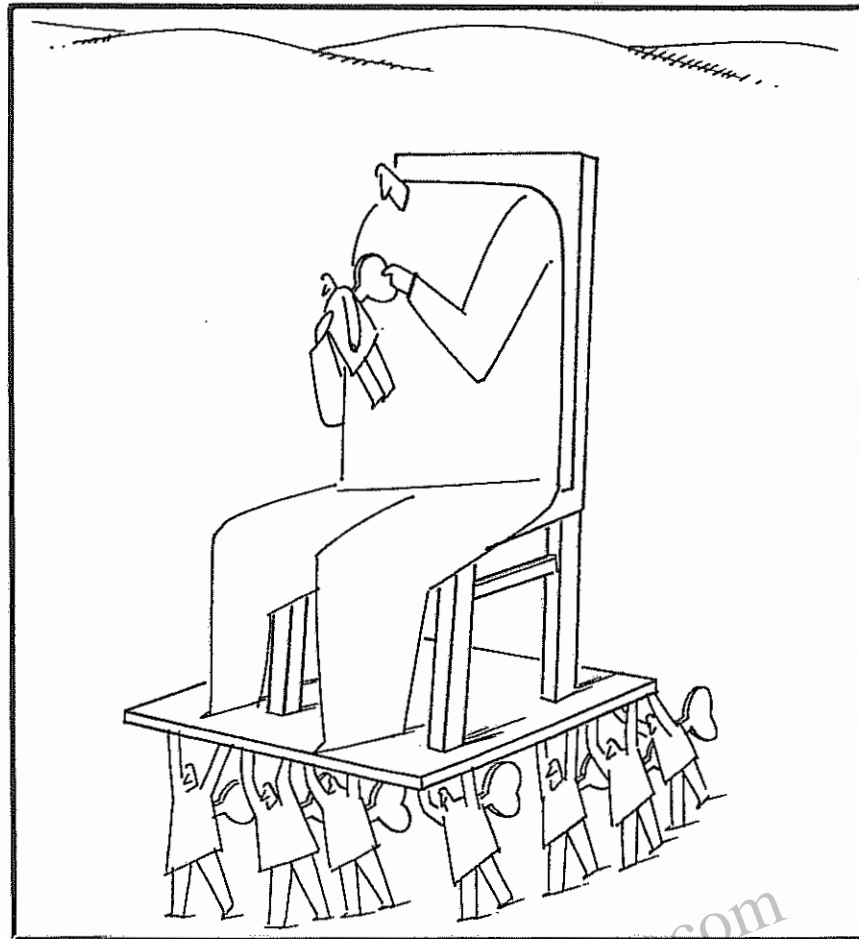
مدتی این مثنوی تاء خیر شد  
مهلتی با یست تا خون شیر شد  
تا نزاید بخت تو فرزند نو  
خون نگر در شیر شیرین، خوش شنو  
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان  
باز گردانید ز آوج آسمان  
چون به معراج حقایق رفته بود  
بی بهارش غنچه ها نشکفته بود...

بیش از این در این باب سخن گفتن را روی نیست چون به گفته خود مولانا یک سینه سخن در پیش و بیم آن است که قسمتی از آن ناگفته بماند.

مثنوی مولانا نیز در میان تمام آثار منظوم فارسی بی مانند است. گویا جای دیگر گفته ام کسه در ادب فارسی رسم این بوده است که هر کتابی، خواه نظم و خواه نثر دارای مقدمه ای: حمد خدا، تحت رسول (ص) و یا ران او (و اگر موه لف شیعه است اما همان)، ستایش پادشاه وقت، سبب نظم کتاب، ستایش کسی که گوینده یا نویسنده را برای پدید آوردن اثر تشویق کرده است، و گاه مطلب فرعی دیگر از قبیل نصیحت یا عریه فرزند خویش، گلها ز روزگار، شکایست از پیروی و نیستی و مانند آن ها است. آن گاه شاعر یا نویسنده مطلب اصلی را آغاز می کند و در طی فصول ابوابی آن را به پایان می برد و در پایان کتاب نیز خاتمه ای به مقتضای عروزم آن بداند می افزاید. هیچ کتاب شعری نثر فارسی نیست که از این روش پیروی نکرده و از این مقدمه تاء موه خرات خالی باشد جز یکی: مثنوی مولانا جلال الدین!

مثنوی بی آغاز و بی انجام است. با این بیت آغاز می شود:

## فارغ التحصیلان دانشگاه اوین!



روزی اسدالله لاجوردی، رئیس سابق زندان اوین و معاون کنونی وزارت اطلاعات رژیم تهران گفت که زندان اوین یک دانشگاه است، ولی آن روز هنوز فارغ التحصیلی از این دانشگاه به بیرون نیا آمده بود. با این همه لاجوردی می دانست که در چارچوب ریویزیون اوین چه می گذرد. کسانی داشتند در این دانشگاه درس می آموختند که دهه ها از سن به دوران رفتن شان گذشته بود. کیا نوری و طبری، نخستین این فارغ التحصیلان بودند، محمود اعمتا دزاده، معروف به "م.ا." به آذین "آخرین شان است."

هریک از این ها به شیوه خاص خود از ما رکسیسم روی گرداند و به اسلام روی آورد. طبری فلسفه گفت، کیا نوری به سیاست پرداخت و محمود اعمتا دزاده شعر سرود. عنوان شعرا و "رو" یا "ست و یک صفحه" تمام یکی از روزنامه های عصر تهران را گرفته است.

همه انگشت به دهان مانده اند که این ما رکسیست های قدیمی دست پرورده مکتب استالین چگونه در این فاصله با لنسبه کوتاه اقامت در زندان اوین را می چنن دراز پیموده اند. ولی اگر به یاد آوریم که میان دو مکتب جزمی، اسلام انقلابی خمینی و ما رکسیسم انقلابی استالین، فاصله چندانی زیاده وجود ندارد، آنگاه تعجب جای خود را به تاءمل خواهد داد.

در هر دو مکتب، کیش فردپرستی مکان بسیار مهمی دارد. اگر احسان طبری روزی می سرود که: قدرت الهام بخش استالین - فیض رحمت می فرستد بر زمین، امروز همان احسان الله طبری براحتی می تواند استالین را بردارد و به جای آن خمینی بگذارد، بی آنکه در تنگنای وزن و قافیه گیر کند.

هر دو مکتب، عقاید مخالف را به وحشیانه ترین وجهی سرکوب می کنند. ممکن است خمینی زنا بودی جسمی

مخالفت خود آن لذت شهوانی را حس نکند که استالین می کرد، ولی دست او در صدور فرمان کشتن مخالفان به همان اندازه نازک خواهد لرزید که دست استالین. راه قدرت استالین با نیرنگ و ریاقسوت هموار شد، خمینی هم از این بابت چیزی به سلف تاریخی خود بدهکار نیست. فهرست شباهت ها را بیش از این می توان طولانی کرد، ولی نتیجه ای که از آن بدست خواهد آمد، چندانی فرقی نخواهد داشت: در یک سورهبری که می خواهد دستاویز

بشوند، در سوی دیگر ستایش کنندگان که اندیشه آزاد و نقاد را مدت ها ست ترک گفته اند تا بتوانند بخوبی در نقش میدان فرما تیرا زلا هر شوند. محمود اعمتا دزاده نام چکا مه بلند خود را "رو" یا "گذاشته است. ارزش ادبی این سروده چندان نیست که بتوان در باره آن بحثی کرد. اعمتا دزاده مترجم پرکاری است، ولی داستان ها و سروده های هرگز از آستانه میان ما یکی پا به آن طرف نگذاشته است. سروده "رویا" نیز از این قاعده برکنار نیست.

اما آنچه در این میان هنوز روشن نیست، این است که رو" یا به کدام فصل از زندگی سیاسی به آذین اطلاق می شود، پیش از زندان اوین، یا پس از آن. به هر حال مطلع سروده او این است که در زندان باز است، و او چنان قد کشیده است که سرش به سقف می خورد. این قد کشیدن مبالغه آمیز به معنای چیزی بسیار بیشتر از بلوغ سیاسی است که اعمتا دزاده در آستانه هفتاد سالگی در زندان اوین بدست آورده است!

باری، گوینده در رو" یا از زندان بیرون می آید. اما نه مجهز به سلاح فلسفی - ایدئولوژیک ما رکسیسم، بلکه برخوردار از اندیشه اسلام انقلابی، چنان که آیت الله خمینی مبلغ و نماد آن است. او در گردشی در شهر، دوستان و خویشاوندان دور و نزدیک را می بیند، ولی نه او آن ها را درست بجای آورد و نه آن ها او را. به خانه هم که پا می نهد، وضع جز این نیست. به هر حال این دیگر سر آن اعمتا دزاده قدیم نیست. در زندان اوین تولد تازه ای یافته است.

محمود اعمتا دزاده چرا این چکا مه را سروده است؟ او برای رهایی از زندان این کار را نکرده است. زیرا بدون این سروده نیز او را آزادی می کنند. منظور او از این سروده حتماً "این بوده است که پیش از این یعنی پیش از آن که زندان آزاد شود، برای دوستان و خویشاوندان خود پیام بفرستد که محمود اعمتا دزاده از زندان آزاد شده دیگر همان به آذینی نیست که به زندان افتاده بود.

به جای اینکه با یک دوست و استالین و خویشاوندان بنشیند و شرح استحاله خود را بگوید، پیامی یکجا فرستاده است، به این امید که بتواند فارغ از شرم حضور زمینه را برای زندگی تازه خود درجا مع و خا نوا ده آماده سازد. "رویا" سوگنا مه یک مرگ نیست، پیوزشی برای زنده ماندن است.

## کتابی که خشکه مقدسان آن را با انبر بر می دارند

### مثنوی مولانا جلال الدین

وز محبت دردها شافی شود  
از محبت خا رها گل می شود  
وز محبت سرکه ها مل می شود  
از محبت نار نوری می شود  
وز محبت دیو حوری می شود  
از محبت مرده زنده می شود  
وز محبت شاه بنده می شود  
وتو، ای خواننده عزیز، در این روزگار تیره که دیسو قهر و خشونت و تعصب و بی رحمی فرشته مهر و محبت و شفقت را از منظر دل آدمیان رانده و به جای آن نشسته است نمی پنداری که باید هواداران جهل و ظلمت و شقاوت مثنوی را با انبر بگیرند؟

چونکه موسی این عتاب از حق شنید  
در بیابان دربی چوپان دوید  
بر نشان پای آن سرگشته راند  
گردا ز پیره بیابان برفشانند  
گاه چون موجی برافرازان علم  
گاه چون ماهی روانه بر شکم  
عاقبت دریافت او را و بدید  
گفت مزدهده که دستوری رسید:  
هیچ آدابی و ترتیبی مجو  
هر چه می خواهد دل تنگت بگو  
کفر تو دین است و دینت نور جان  
ایمنی و توجیهانی در امان  
بدین ترتیب، در زبان و منطق مولانا جلال الدین، در رابطه با ذات پروردگار، هروا سطه ای، حتی پیامبر بزرگی چون موسی ممکن است حذف شود. خود او این حالت را با این تمثیل بسیار زیبا بیان می کند:  
چون که با معشوق گشتی هم نشین  
گرد کن دلانگان را بعد از این  
دلیل راه، و رهنمای مولانا در رسیدن به سر منزل سعادت و جمال عشق و محبت است. با زجان سخن آفرین مولانا با بیت های شورا نگیزی که جز اندکی از آن را نمی توان در این مقام نقل کرد به ستایش محبت می بردا زد:  
از محبت تلخ ها شیرین شود  
وز محبت مس ها زرین شود  
از محبت دردها شافی شود

نی برای فصل کردن آمدی  
هر کسی را سیرتی بنهاده ایم  
هر کسی را اصطلاحی داده ایم  
در حق او صدح و در حق تو دم  
در حق او شهد و در حق تو سم  
در حق او نیک و در حق تو بد  
در حق او خوب و در حق تو درد  
من نکردم خلق تا سودی کنم  
بلکه تا بریندگان جودی کنم  
هندیان را اصطلاح هند مدح  
سندیان را اصطلاح سند مدح  
ما برون را ننگریم و قال را  
مادرون را بنگریم و حال را  
ناظر قلبیم، اگر خاشع بود  
گرچه گفت لفظ، ناخاضع بود  
آتش از عشق در خود برنوروز  
سربسر فکر و عبارت را بسوز  
موسیا آداب دانان دیگرند  
سوخته جان و روانان دیگرند  
گر خطا گوید، ورا خاطی مگو  
گر شود پر خون شهیدان را مشو  
خون شهیدان را ز آب اولیتر است  
این خطا از صد صواب اولیتر است  
ملت عشق از همه دین ها جداست  
عاشقان را مذهب و ملت، خداست!

وز محبت دردها شافی شود



# تاکید بر تلاش‌های درون مرزی

بقیه از صفحه ۱

کافی نیست، در تصویر عمومی اوضاع، ضمناً "متوجه می شویم، که در دنیا به شدت روزافزون اختناق و ترس از یک سو و تحلیل پراختیاب زندگی از سوی دیگر - آثار رختگسی در چهره‌ی مردم رفته‌رفته‌جا بازمی‌کند، با ظهور جنبین پدیدهای خطرناکی است که توسعه جنبش‌های اعتراضی و کمک به "تمرین نا فرمانی" و مخصوصاً "تاکید بر جهت گیری سیاسی و اتمال حرکات بیش از پیش در مرکز توجه سازمان دهندگان و مبارزان صفا اول (میلیتانه) قرار می‌گیرد.

در قلمرو تصویرها و فعالیت‌های بیرون مرزی، حتی زیر یک نگاه زودگذر با نتایجی از این قبیل روبرو می‌شویم. رژیم در صحنه بین‌المللی منزوی‌تر شده است، این یک واقعیت است و فهم آن اگر تحلیل‌های خاص مجلسی و مرسوم خود را رها کنیم، دشوار نخواهد بود. نمی‌توان انکار کرد که جوهر و بخصوص تضادهای درونی و عملکرد رژیم خود سهم‌موشی در این باره داشته است. با سقوط رژیم گذشته و ظهور پوپا گیتی رژیم مذهبی، چشمک‌ها از چپ و راست آغاز شد و این کار "طبیعی بود، برای بیگانگان همواره مسئله نفوذ و تا میسر و یادوام جای پاهای همیشه یک طلب‌آسانی بوده است و خواه‌دهی و به همین دلیل است که در هر بازی کهنه‌نوی، این حساب را با یکدیگر دارند، پلی‌های ریز و زودرستی که در نطفه لوشا تو و در آستانه حرکت خمینی به تهران روانه‌ی پاریس شدند - تماشا می‌شد که در الجزیره با بازیگران گرفته شد و حتی در روز مباحثی که بنشانای میل به ظهور رگه‌های میانه‌روی در رژیم، گروهی از سیاست‌سازان قدیمی را بخود مشغول کرده است قند نمونه‌ها می‌باشد این واقعیت است که سیاست‌سازان خارجی بخاطر ترس از این معرکه‌ی پرمخ‌دانی میسر کند، لحظه‌ای غفلت نداشته‌اند ولی ظاهراً "زمان و واقعیت‌های دیگر به اغلب آن‌ها حال می‌کند است که با این "شبه رژیم" آبی گرم نمی‌شود و وجودی است بیگانه‌ها با معنای مسئولیت و خود تمام معنای ارکستری که از هر گوشه‌اش نوا می‌بازد استقلال بگوش می‌رسد، صدق آن دوشی است که یکی می‌رسد، یکی پنبه می‌کند، یکی می‌نویسد، یکی خط می‌زند، ماجرا جوئی است که آنجسته داده‌دهد مت تحریک و تخریب آورده و منطقه‌فرا ترا منطقه‌ای را به آشوب کشیده است. گذشته از این، در دنیا می‌که خواه‌ناخواه توجه به طلب ملت‌ها را اجتناب‌ناپذیر یافته است - طبیعی است که در این فضای تنگسنگین مردم در ارتباط با موافق رژیم نمی‌توانند زودبهره حساب‌ها را راج شود، خاصه که حکومت با افلاس‌فزاینده‌ی خود، از آن دست‌پری هم که قاعدتاً "پای سوداگران این‌الوقت راست می‌کند، محروم است.

بر این همه باید افزود که امروز در هر حادثه‌ی تروریستی بی‌درنگ انگشت‌ها به سوی جماران می‌چرخند و تروریسم دولتی به یکی از القاب پای‌پیدا جمهوری اسلامی مبدل شده است. در تصویرهای بیرون مرزی آن‌جا که به نقش دوم‌میلیون ایرانی فراری منتهی می‌شود، ترکیب خاصی جلب توجه می‌کند که اطلاع از آن به تشخیص خطوط مبارزه و راستای مقاصد ملی کمک می‌کند. گروهی صادقانه بر اصل آمیختگی هدف برآندازی با هدف جا نشینگی (شالوده‌ریزی حاکمیت ملی) ایسان دارند و تلاش‌های خود، چه در تماس با سیاست‌های خارجی چه در اتمال بسا هموطنان، بر این اصل اصرار می‌ورزند. بزرگ‌ترین و موثرترین شاخه‌ی این گروه حاصل مشروعیت ایران رادستمایه کار خود ساخته است. گروه کثیری که‌ها موشندولی به حکم ناآلودگی به سوی یک تحول و قبول یک نظام سالم کشیده می‌شوند، لازم به یادآوری است که این‌ها موشی عارضه‌ای است که طی پنجاه سال علی‌رغم نشیب و فرازها به یک خلقت و رسوب سخت‌در بافت اجتماعی تبدیل شده است و بهیچ صورت حضور این جمع غربت زده‌بگفته‌ی

سیح (تا حد امکان) این نفوس انبوه در ابلاغ حق ملی خود و حقانیت هموطنان اسیر خود در بهره‌منسب از استقلال و دموکراسی و در عین حال حفظ گرمای امید به با زکشت و تا کید بر نیا زهای فردای مملکت به رزش‌های تخصصی و قابلیت‌های گروه قسابل توجهی از این مهاجران که در احیاء و بازسازی ایران مسلماً نقش موثری به عهده خواهد داشت، محتوی کلی مبارزات بیرون مرزی است. قلمرو تلاش‌های درون مرزی که در شرایط اختناق کورتا کزیرا زراعت تمام عیار پنهانکاری.

گردآوری تمام امکانات رزمی و تدارک حرکت مسلحانه و تزریق احساس مسئولیت به توده‌های مردم و جلب پشتیبانی آن‌ها از این حرکت و طبعاً کوشش برای شروع تمرین‌ها که به اساسی‌ترین سیاست رژیم، یعنی "تحمیل ترس" را خنثی می‌کنند.

قبول یک سیاست روشن با توجه به لزوم بهره‌ریا ز راه‌رفته و تسلیم به شعارهای غیرملی و ناسالم نظیر آن چه به ایمن فاجعه‌ی خانمانسور منتهی شد: جهات عمده‌ی عمل در صحنه تلاش‌های بیرون مرزی است.

اما اینکه سنگر درون مرزی در ارتباط با چنین وظایف و رسالت‌ها می‌تواند چه پاییه موفق یا ناموفق بوده است، سئوالی است که پاسبان نیازمند معلومات دقیق است که دسترسی به آن‌ها لاقلاً برای نگارنده نامقدور است (خاصه در زمینه‌های که مرابطه اطلاع از امکانات و توانائی‌های درونی متحمل می‌شود). همینقدر می‌توان بر چند نکته انگشت نهاد:

رژیم طی ۸ سال گذشته به نحوی پرشتاب از محاسبات و تکیه‌گاه‌های اعتقاد بی‌مردم بی‌نیای شده است و قاطعانه باید گفت در این خط شکست خورده است. مقایسه میان حال و هوای آن روز که خمینی قدم به فرودگاه مهرآباد گذاشت با امروز که خود حتی جداکنی روز افزون مردم را حس کرده، درک عمیق این شکست را آسان می‌کند، اما از آنجا که در تحلیل مسائل اجتماعی سیاسی توسل به واقعیت‌های غیرقابل چشم‌پوشی است باید قبول کرد که خمینی شخصاً علاوه بر پامنببری‌ها و مزدگیرها و صاحبان امتیاز، هنوز هم جمعیتی را کورکورانه با خودی که گدازه‌ای از این پیکره به موازات و خارج از افق‌ها و اوضاع و احوال زندگی، به نحو محسوس متناوباً تراشیده می‌شود و بهیچ‌صورت در این نمودار، آن چه جلب توجه می‌کند قوس نزولی است که بی‌هیچ درنگی ادامه یافته است.

همچنان در سلسله‌ی واقعیات، نتایج همان سیاست "تزریق ترس" است که بخصوص در سال‌های اخیر تکیه‌گاه و حافظ اصلی رژیم بوده است با کیفیت که اگر حکومت حتی کوتاه مدتی از آن دست‌برداردهستی خود را بی‌چون و چرا باخته است، از این روست که طی این ۸ سال تا توانسته، به انواع بهانه‌ها روی اختناق مایه‌گذاشته و خفیف‌ترین حرکات اعتراضی را بسا وحتیانه‌ترین شیوه‌ها سرکوب کرده است.

علاقم روشنی در میان است که از بی‌اعتنائی حکومت نسبت به مقولاتی نظیر "افکار عمومی" روا می‌کنند. با این توضیح که برای متولیان حکومت حال دیگر - رفاه مندی و نارضایتی عمومی - و اینکه توده‌ها را باید خودداشته است و نداشت یک مسئله‌ی اساسی نیست - آن‌ها به تجربه تشخیص داده‌اند، در شرایط وخیم اقتصادی، در این قحطی مزمون و جنگ سابقه و درقبال احتیاج به تداوم و بیکار و عوارضی بی‌کاری و بی‌خانمانی و زاری عمومی، از صحنه برداری و خدعه و فریب و وعده‌های بهشتی کاری ساخته نیست، ناچاراً باید به همان سلاح اختناق و بسط سایه‌ی ترس چسبید و انفجار را مانع شد.

رژیم همچنین بنا بر تجربه‌ی این اصل معتقد شده است که: "نارضایتی عمومی در بالاترین سطوح ممکن، شرط لازم انهدام هست ولی شرط

حتی "منتظری" این پرسش را سبب می‌شود که دنیا می‌گوید در ایران چه می‌گذرد که این گروه انبوه خانمان را گذاشته و با تحمل عذاب غربت، به دشوارترین شرایط تن در داده‌اند؟ - دست‌آخروگی فوق‌العاده قلیل جدا از رنگ‌هایی که می‌گیرند و پس می‌دهند، چشم‌به‌حوال آینه‌سده دوخته‌اند که: آیا آن‌ها و بیباها سرر خواهد گرفت؟ - "بهشت گمشده" آیا "خودبا زخواهدگشت؟

گردش همین خیالات است که به بندبازی‌های انجاملو عجبی هم نیست که این گروه یکسره خمینی را فراموش کرده‌اند، و در عرض آنچه دارند بکا ر دوختن دهان‌ها و شکستن دست‌ها می‌گذاشته‌اند که تمام و بزرگ‌ترین آن‌ها را مخدوش می‌کنند و بهره‌می‌فرینند. در این گروه دمامد این تشویش جوشیده است که اگر رژیم خمینی بسپود و به یاد رود و حساب و کتابی جای آن را پر کند، کورسوها امیدند، خاموش خواهند شد، در این جمع کم‌نویس، عناصری که در ابتدای ماجرا، برای جلب عنایت "امام" دست‌وپا می‌زدند و نام‌های فدایت شوم به‌حضر "رهبر مستضعفان" فرستادند و با دستپاچی در شجره‌نامه‌ها به جستجوی میراث "انقلابی" نشستند و خود را در صفا نایان از رژیم رفته‌نشانند و ولی هرگز دیده‌شان به جوابی روشن شد، چرا که امام دیده به انحصار قدرت دوخته بود و به شریکی جز از قماش خویش نیازی نداشت. تا چار زمان‌ها خاموش ماندند و چنان‌ها پیدا که گویان از در زنده‌اند - تا زمانیکه رژیم بدرجاتی رسید که حتی ترازوی مقابله را هم شکست و آنگاه بود که سوراخ‌ها باز شد و گروه‌گروه آزادخواه و قان‌نویس‌پرست آفتاب‌شدند، سئوالی پیش آمد: کیرم که ما رجوع به گذشته بشکل مار کوزهر بهیچ‌درمان و کومبره بهیچ‌دوست؟

هوا می‌که در دسینه‌های دا شدند، بیرون ریختند و صحنه نگاه به "نرخ روز" لعن خمینی را ابتدا آغاز کردند و رفته‌رفته واپس‌زدند و به نفرین مردمی نشستند که حکایات رفته را بخاطر می‌آوردند، و اجمالاً این تصویر است از مواضع ایران‌نیان جلای وطن کرده که مقابل هر چشمی که بخواهد بیند آمداده است.

در شرایطی که این مختصات: درحالی که رژیم فصل به فصل از هویت و جوهر خود برده بر میدارد و ترس‌گرایی (اجتماعی - سیاسی) ایران‌نیسان تبعیضی نیز کم یا زیاد در حالت خود رسوب کرده است و مخصوصاً "از آن جهت که حرکت‌های آگاهانه‌ی درون مرزی و شکستن سد ترس به یک نیاز و ضرورت مسلم تبدیل شده است، جای چون و چرا نیست که عناصر ملی باید همچنان بر کف‌های تلاش‌های درون مرزی خود بیفزایند و عرصه‌ی مبارزه را تا مرز اعتماد بسطه موفقیت توسعه دهند و نگاه‌ها را اصولاً به سوی میدان‌های درونی بچرخانند و طبیعتاً در تقسیم امکانات همه‌جا بسود خیزش‌ها و تمرین‌های مبتنی بر مقامت منفی و مثبت عمل کنند و فصل تعرضی را تدارک به بینند.

بدیهی است که با سیاست‌های تدارکاتی هیچگاه نمی‌توانند از اصول محسور و شناخته‌شده‌ی ملی‌گرایی فاصله بگیرند که

## گزارش سال ۱۹۸۵

### سازمان عفو بین‌المللی

بقیه از صفحه ۲

عفو بین‌المللی در گزارش مربوط به شکنجه در ایران خواستار شده است که متهمان سرپا "در مقابل مقامات قضااتی قرار گیرند و حق ملاقات منظم با وکیل مدافع خود، پزشک و اعضای خانواده خود را داشته باشند و همچنین خواسته است متهمان تنها در زندان‌های رسمی بسر برند و از مقامات جمهوری اسلامی دعوت کرده است هر چه زودتر تحقیقات عمیق بی‌طرفانه‌ی رادرمورد شکنجه آغاز کنند و نتایج آن را به اطلاع عمومی برسانند.

عفو بین‌المللی در یادداشت‌های خود توجه مقامات جمهوری اسلامی را به این نکته جلب کرده است که ایران امضاء کننده قرارداد‌های بین‌المللی است که شکنجه و آزار زندان‌یان را ممنوع می‌سازد.

این مسئله‌ی ریشه‌ای و بینایی است. بنا بر این سیاست‌های تدارکاتی لزوماً بر محور اصولی از این دست شکل می‌گیرند: هدف اینجا دشمنان لوده‌های یک نظام ملی است، به این جهت مفهوم "براندازی" از محدوده‌ی معنای "رفع مانع" فراتر نیست، با این دید مسئله فرارگیری به آسانی حل می‌شود و خواه‌ناخواه عناصری که به مقصد "حاکمیت ملی" باور دارند، فاصله می‌گیرند و این را باید به فال نیک گرفت.

شعار مبتنی بر "براندازی محض" ولو آنکه بعلت سنگینی مصیبت ریشه‌سوداوند و بار دیگر بر آن درخواست بدعا قیبت (بگذار این برود هر چه پیش آید غنیمت است) میدان بدهد، باید مخصوص در سطح سنگرداران مبارزه (میلیتانه‌ها) سرکوب شود که تکرار آن چیزی جز تسلیم به دورباطل و تسلیم و فجایع نخواهد بود.

تلاش‌های درون مرزی با پیدای زمره‌ی مقامت منفی به مرحله‌ی مقامت مثبت و سراجام آماج به تعرض کشیده شود این فکرتوت بگیرد که آزادی بها کسی دارد و بیایان را پراخت.

از این پس فعالیت‌ها و ابلاغ‌های بیرون مرزی با پیدامدت "بسیر قدرت خیزش‌های درون مرزی تکیه کند با این توجه که با زتاب هر حرکت درونی به خودی خود بیش از هر اجتماع و اعلان و تبلیغ خاصی برکش نظر‌ها به سوی ایران اثر خواهد گذاشت - آنچه در ارتباط با جنبش فیلیپین و سایر کشورها می‌شود به تائید و تسلیم برانگیختن جوش واقعی و ملموس در آن می‌باشد، به این سبب آنچه شراط مبارزه با وجود اختناق کورحاکم در ایران با هیچ نمونه‌ای قابل مقایسه نیست ولی باید بهیچ‌قیمت به جنبش‌های درون مرزی ما به رسا نودسای صاحب درد را از زبان خوداوشنید.

بر این نظریه‌ی پدپای فشرده نیسروی اشرابخش: حرکت‌های با هدف و سازمان یافته است. زیرا بر ما هم چرخش‌های خودجوش اعتمادی نیست چه بسا سرکوب و چه بسا منحرف شوند.

تجربه می‌گوید جهت گیری در حرکت‌های سیاسی و اعتراضی و پویوندن آن‌ها به یکدیگر، جز با ابزار "سازمان میسر نخواهد بود در این چرخش‌نگاه‌ها و بیشترین نگاه‌ها به عرصه‌های مبارزه بیرون مرزی، توجه به اصل "هدایت متکی به سازمان" اجتناب‌ناپذیر است. "سازمان" این توانائی را می‌دهد که اکنون مبارزه گرم و در عین حال راه‌های انحراف مسدود شود.

حرف آخر اینکه، این همه به مفهوم خاموشی و خفتگی در تلاش‌های بیرون مرزی نیست. بلکه حکایات زشناخت ارزش‌ها و قیمت‌گذاری و متمیز همیه‌ها است. باید فهمید در چه بیرون مرزی غایت با زده‌ی کجاست؟ و سهمی که از مجموعه‌ی مبارزه به آن تعلق می‌گیرد چیست؟ مهم تشخیص این واقعیت است که فعالیت‌های بیرون مرزی تنها در فروغ تلاش‌های بیرون مرزی غنا خواهد گرفت. این ازموارد قابل فهمی است که بر امالت عمل و عمل مبتنی بر تفکر و بهره‌مند سازش گواهی می‌دهد. موردی است که نفس حرکت‌های سیاسی معیار رفتارها می‌شوند.

## رژیم رفتنی است.

### مملکت را باید نجات داد

بقیه از صفحه ۳

اگر هم بخواهند، نمی‌توانند از بیسبب ببرند. کار، کار خودمان است. هیچ ژنرال هویز دیگری را نباید به کمک خوانند. اگر آن ژنرال هویز توانست رژیم گذشته را نجات دهد، این ژنرال هویز دیگر نیز خواهد توانست به مادر برافکنند رژیم کنونی کمک کند. همه چیز را به خا رچی نسبت دادند، این معنی را نیز در بردارد که وظایف ملی ما نیز خا رچی باید حل کند. این یعنی وانشادن مسئولیت ملی که بر یکا یک ما ایرانیان است. خام‌دلی نیست که ما مسئولیت خود را بدانیم و منتظریم نیم که خا رچی بیاید و آن‌ها را به جای ما بر کردن گیرد؟

با دداشت‌های ژنرال هویز ربه‌اندازه کافی روشن هست که بتوات نیم‌جواب درست این سئوال را از آن بگیریم.



وقایع روز کودتا (چهارشنبه ۲۸ مرداد) در فصل ما قبل آخر کتابت روزگارت شرح داده (۱) شده اومی گوید این وقایع به شکل برق آسا و انفجاری شروع نشد بلکه از یک نمایش عادی آغاز شد و به تدریج اوج گرفت. به این معنی که برادران بسکو دریا را ریهلوانان زورخانه را آماده تظاهراتی کردند که به پیروزی نقشه کودتا انجام می شد. ریهلوانان، پس از گرفتن دستور طرز عمل درمداخله شاملی با زار جمع شدند و از آنجا به سمت شمال شهر به راه افتادند. تفصیل این صحنه غیرعادی را وودها و (۲) از قول روزگارت اینگونه شرح می دهد:

"اما در عین ناامیدی ناگاه ورق برگشت عامل این تغییرگریمیت روزگارت و دو جفت "برادران" بودند که توانستند عده ای از افسران طرفدار شاه را وارد ریهلوانان فعالیت کنند و مردم عادی را در خیابان ها به جنبش آورند. به این ترتیب که علی رغم مراقبت شدید "موران" انتظامی ما بختنا "دسته های از جنوب شهر ریهلوانان را در حرکت آمدند و این ها افراد بی بودند که با کارهای عجیب زورخانه ای ویندبازی ها، انظار را به خود جلب می کردند. یعنی پشتک می زدند، وزن بلند می کردند، گشتی می گرفتند. وقتی تماشاگرهای زیادی دور آن ها جمع شدند آن ها ناگهان فریاد زنده باد شاه برآوردند و رفته رفته صدای جمعیت مردم و حتدی عده ای از نظامیان ما به همین شعار بلند شدند."

این عملیات با آنکه از صبح زود شروع شده بود ولی تا مدتی جنبه انقلابی آن معلوم نبود. روزگارت می گوید: حتی در ساعت ده صبح هنوز اادیو تهران مشغول گفتار خسته کننده ای در موضوع قیمت غله بود اما اخباری بی در پی منشر می شد در ابریا اینکه یک تغییر اساسی در شرف وقوع است. از جمله در شهر شایع شد که قوای کرمانشاه در راه است و سخنرانی های مهیجی به طرفداران از شاه به وسیله "رادینو تیریز پخش می شد. و بنا بر این قرائن روزگارت و همکارانش مطمئن شده بودند که پیوسته روزی نزدیک است. در این موقع بختنا " خبری حاکی از این که دولت آمریکا دچار ریاض شده و تصمیم به ترک عملیات گرفته است رسید. روزگارت چنین می گوید:

"ناگاه ما مورد ستیگه رادیوی خصوصی ما که او را در یک زیرزمین جا داده بودند، با چشم گریان نزد من آمد و تلگرافی به من نشان داد که از بدل اسمیت B Smith معاون وزیر خارجه رسیده و مضمون آن این بود، دیگر بس است میدان را خالی کنید، یعنی من می بایست فوراً" کار را ترک کنم و از ایران خارج شوم. بعد معلوم شد که بدل اسمیت ۲۴ ساعت قبل هم سعی کرده بود همین دستور را به من مخابره کند ولی شخصی که در قیاس واسطه مخابرات ما بود به او شکنج اطلاع داده بود که تلگراف را مخابره نکرده است. حالا بدل اسمیت که دیگر هیچ آهیدی به موفقیت ما نداشت دستور تلگرافی را تکرار رویه قیاس تا "کید کرده بود که حتماً" باید آن را به تهران مخابره کند. خوشبختانه من توانستم دست به دست کنم تا رادیو تهران خبر سقوط صدق را داد آنگاه جواب تلگراف را به این عبارت دادم "خوشوقت هستم از اعلام موفقیت شاه به زودی بازگشت می کند."

روزگارت می گوید موقع ناهار به منزل کاردار سفارت رفته بودم. بعد از ناهار به رادیو گوش می کردم و رفته رفته صدای کسی که قیمت غله را اعلان می کرد به شکل مرموزی خاموش شد و پس از مدتی سکوت که معلوم نبود علت آن چیست صدای شخصی دیگری شنیده شد که اول به فارسی و بعد به انگلیسی خبر داد که شاه سرلشکر زاهدی را به نخست وزیر منصوب کرده و خود در راه بازگشت به کشور است. روزگارت از اینکه قسمتی از اخبار رادیو برخلاف معمول به زبان انگلیسی پخش شدند چنین استنباط کرد که این تدبیری است که برادران بسکو به کار برده اند تا او را شخشا " آگاه کنند که نوبت اقدام اورسیده است. می گوید حال دانستم وظیفه ام اینست که سرلشکر را به هر محلی که می خواهم و بخوانم از آنجا فرما ندهی عملیات را در دست بگیرد برسانم. بنا بر این به عجله برخاستم و به سمت منزل زیرزمین که خیالی نزدیک بود بسکه راه افتادم. در خیابان تخت جمشید به جمعیت انبوهی برخورد کردم که با جوش و خروش فوق العاده به سمت غرب حرکت می کردند. در میان آن ها چشم به سرتیپ گیلان شاه فرما نده نیروی هوایی افتاد. خود را به زحمت بسا رساندم. پرسید آیا می توانم کاری انجام دهم گفتم بلی. یک تانک پیدا کنید و یک ربع ساعت دیگر نزدیک همین محل منتظر من باشید سرلشکر را به شما تحویل خواهم داد. او پرسید سرلشکر را لجا است و من بدون تاء مسل اورا آگاه کردم روزگارت چنین می نویسد: (۳)

"وقتی به خانه" زیرزمین رسیدم مستقیماً " به زیرزمین رفتم. آنجا نخست وزیر قانوئی ایران را دیدم که لباس شبیه به زیرپوش من تنه کرده و وینفورم نظامی خود را روی یک صندلی پهلوی خود گذاشته است. با ردیگر مختصری با هم صحبت می کردم که من دانستم به کسار بردیم اما من منظورم را بدون اشکال فهماندم. سرلشکر فوراً" برخاست و وینفورمش را به تن کرد و وقتی دگمه های پیرامی بست ناگاه سروصدا و هیاهوی از حیاط بالا سر ما بلند شد. صدای هورا و قیل و قال فضا را پر کرد آنگاه در زیرزمین به زور با زرد و من صدای گیلان شاه را شناختم همان وقت که من توانستم خودم را پشت بخاری زیر زمین پنهان کنم. جمعی فریادکنان از پله ها سر از زیر شدند و وقتی چشمشان به سرلشکر افتاد هلهله کنان به سمت اوشا رفتند و او را در آغوش گرفتند و روی شانه های شان بلند کردند و ریهلوانان بالا بردند و به حیاط رسانندند. ظاهراً " دویا سه تانک حاضر بود وقتی جمعیت وارد خیابان تخت جمشید شدند های هورا و شادی شدت یافت."

اینجا قسمتی از کتابت وودها و س را نقل می کنیم: (۴)  
" نتیجه" وقایع نشان داد که سازمان های ما کارشان را خوب انجام داده بودند. اما موفقیت به آسانی بدست نیامد. طرفداران مصدق، از جمله قسمتی از نیروهای مسلح هنوز پشتیبان او بودند. جنگ سختی در اطراف "گاخ سفید" (خانه مصدق) که به صورت یک دژ درآمد بود رخ داد. نه تانک در این جنگ به کار برده شد و زدو خورد ۹ ساعت با بیش از ۳۰۰ تلفات به طول انجامید

لواذ روحانی

۴۶

مصدق و نهضت ملی ایران در کشاکش چپ و راست

وقایع روز ۲۸ مرداد

طرفداران مصدق بالاخره مغلوب شدند."

روزگارت نیز شرحی به صورت نقل قول در خصوص هجوم آوردن مردم به خانه دکتر مصدق و پناه پنهان شدن دکتر مصدق به یک خانه" مجا و روزگارت سرلشکر به مرکز رادیو تهران و با شگاه افسران و ذوق خود همکارانش بیان می کند. وی گوید "من بعد از رفتن نزد سفیر و نوشیدن جامه های بی سلامت شاه و نخست وزیر جدی شد و آرتنهار و چرچیل خودمان عازم با شگاه افسران شدم و آنجا به جمعیت انبوهی که دور سرلشکر را گرفته بودند پیوستم."

" آنجا هم کس چه غریبه چه دوست و آشنا مرا در آغوش گرفتند و بوسیدند... بالاخره نخست وزیر جدی نظم را برقرار کرد. زبان آلمانی را بکلی کنار گذاشت و نقطه ای با منتهای مهربانی و سپاسگزاری به فارسی ادا نمود که اردشیر با حرارت بسیار برای من ترجمه کرد. جواب من مختصر و در یک نکته" مهم که می خواستم اراتا" کید کنم صریح بود... گفتم از این گرمی و احساسات سرشار و مهربانی شما تشکر می کنم همه" ما با یکدیگر نکتسه بخصوص توجه داشته باشیم و آن اینست که شما هیچ چیز نه به آمریکا نه به انگلیسی ها مدیون نیستید. ما از شما هیچ چیز نمی توانیم انتظار داشته باشیم و بنا بر این مگر - چنانچه شما خواسته باشید - مختصراً اظهار تشکر که من آن را از طرف خود و کشورم و هم بیمانانمان با قدردانی قبول خواهم کرد حاضران با شنیدن این عبارت با برادگر مرا در آغوش گرفتند و بوسیدند و آنگاه من توانستم محل را ترک کنم و برای استراحتی که بسیار لازم داشتم به خانه" کاردار سفارت بروم."

شاه روز شنبه ۲۱ مرداد به تهران بازگشت و روزگارت روز بعد (اول شهریور) برای آخرین بار به ملاقات اورفت، او دربار " این ملاقات چنین می گوید: " روزیکشنبه نیم شب من با ردیگر به کاخ رفتم اما این با ریا" نوموبیل سفارت... شاه در طبقه دوم در دفتر اوتاق پذیرایی منتظر من بود. بعد از برگزاری تشریفات شاه به من اشاره کرد که بنشینم و اولیسن عبارتی که بالحن رسمی ادا کرد این بود: " من تخم را مدیون خدا و ملت و ارتش و شاه هستم" آنگاه جانش را بلند کرد و به سلامت من نوشید... بعد گفت نخست وزیر جدید هم که حال دوست خوب شما است قرار است بنیاید آیا پیش از آمدن او مطلبی دارید که بگوئید. من گفتم می خواستم سؤال کنم آیا دربار " مصدق و ریاحی و دیگران که علیه شما توطئه کردند تصمیمی گرفته اند. شاه بالحن قاطع گفت من خیالی در این باب فکر کرده ام. می دانید که مصدق درست پیش از مراجعت من خود را تسلیم کرد حال دادگاه اگر ازیبشناد من پیروی کند او را به سه سال بازداشت در ده ملکی خود محکوم خواهد کرد. بعد از آن در داخل ده ولی نه در خارج از آن آزاد خواهد بود. ریاحی هم محکوم به سه سال زندان خواهد شد و پس از آن آزاد خواهد بود که هرکاری بخواهد بکند. بشرط آن که ایرادی به آن وارد نباشد. چند نفر دیگر هم بهمین طریق مجازات خواهند شد اما یک استثنا" وجود خواهد داشت. حسین فاطمی هنوز پنهان شده ولی بزودی خواهد شد او پیش از همه توهین و ناسزا گوئی کرد و توده ای را او داشت که مجسمه های من و پدرم را زاینی بکشد. وقتی دستگیرشود اقدام خواهد شد... وقتی زاهدی آمد من گفتم اجازت می خواهم آنچه را که چهارشنبه شب به ایشان و همه وزیران نشان دادم به من بدهم. سرلشکر ای ها و نه به انگلیسی ها که مرا فرستادند (۵) ندارد یک مختصر اظهار تشکر با خوشوقتی مورد قبول خواهد بود. ولی مطلقاً" دین و تعهدی در بین نیست آنچه ما کردیم برای پیشبرد نفع مشترکمان بود. نتیجه ای که به دست آمده است خود پادشاهی است. شاه با یک نگاه جدی گفت، ما از شما تشکر می کنیم و همیشه ممنون خواهیم بود بخصوص از اینکه گفتید تعهدی در بین نیست... بعد از آنکه زاهدی مرضی شده است دست در جیب کرد و یک قوطی سیگار طلای بزرگ بیرون آورد و گفت خواهش می کنم این را به یادگار آنچه اخیراً" به وقوع پیوست قبول کنید. چند لحظه بعد شاه مرا شخشا" تا پای پله های کاخ مشایعت کرد و گفت بیاید من شما را به یکی از دوستانتان که تا کنون او را ملاقات نکرده اید معرفی کنم. روی آخرین پله شخصی با هیکل موقر ایستاده بود. شاه گفت من قصد دارم چند نفر را مجازات کنم و فقط یکی را ترفیع دهم و آن سرتیپ نصیری است که حالا به شما معرفی می کنم."

صفحه های آخر کتابت روزگارت شرح ملاقات آخری او با هندرسن سفیر آمریکا و عزیمت او به مقصد آمریکا از طریق لندن و ملاقاتش با چرچیل است. روزگارت می نویسد: " دوساعت با او در حالی که روی تخت دراز کشیده و نیمه علیل خواب و بیدار بود صحبت کردم. از شنیدن گزارش مبسوط وقایع اظهار خوشوقتی و رضایت کرد و حتی این عبارات را که برای من حدای عالی تمجید بود ادا کرد که گفت: " اگر من فقط چند سال جوان تر بودم منتهای آرزویم این بود که در این کار بزرگی که شما انجام دادید بر فرمان شما خدمت می کردم."

ما این بخش را با نقل چند جمله از نوشته های خارجی هائی که در مقام نقد و سنجش اقدام به کودتا برآمده اند ختم می دهیم. در مقدمه" این بخش گفتیم که گرمیت روزگارت طرح کودتا را از نظر اقبال آن " تراژیک" خوانده است. حال به قضاوت گویا ترومهم تری اشاره می کنیم که عبارت از نظریه" وودها و س است که چنانکه گفته شد قبل از روزگارت عامل اصلی تهیه و به ثمر رساندن طرح کودتا بود. او چنین می نویسد: (۶)

" اینک آیا کشور ایران خوشبخت تر نمی شد اگر بجای ادامه" تسلیم به رژیم سلطنت مطلق مستقیماً" تحت کنترل مصدق و جانشین های او قرار می گرفت. سئوالی است که جوابش مشکل است. سؤال دیگری که جواب آن هم مشکل است اینست که اگر ما می توانستیم پیش بینی کنیم که عملمان ۲۵ سال بعد چنانچه بیجا به با خواهد آورد آیا با زهم آنچه کردیم می کردیم یا نه. جواب اینست که احتمالاً" می کردیم. اما در آن صورت این توانایی را هم می داشتیم که از بیجا مدنتا بیج کارمان جلوگیری کنیم. این تعبیر که" عملیات چکمه" اولین قدم به سمت مصیبتی بود که در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) در ایران رخ داد تعبیر آسانی است. اما آنچه ما در سال ۱۳۳۲ پیش بینی می کردیم غیر از چیزی بود که در سال ۱۳۵۷ در ایران واقع شد. این رویکرد است که به وقایع افغانستان بین سال های ۱۹۷۲ و ۱۹۸۰ (۱۳۵۲ و ۱۳۵۹) بود که در آن مورد نیروهای ملی گرایک سلطنت ضعیف را برانداختند و بعد از آن کار اول به دست کمونیست های ملی و بعد به دست ارتش سرخ افتاد. چیزی که ما پیش بینی نکردیم این بود که شاه قدرت تا زهای بدست خواهد آورد و آن را با بوالهوسی و استبداد به کار خواهد برد. همچنین پیش بینی نکردیم که دولت آمریکا وزارت خارجه" انگلیس خود را در عمل آنقدر بیچاره نشان خواهند داد که نتوانند شاه را در یک مسیر معقول نگاه دارند. در آن موقع ما فقط احساس آسودگی می کردیم از اینکه خطری که برای منافع انگلیس پیش آمده بود رفع شد. ایدن وقتی در یک کشتی روی دریای یونان دوره نقامت را می گذراند و خبر سقوط مصدق را شنید در یادداشت هایش نوشت، آن شب خواب راحتی کردم."

باری روبین Barry Rubin نویسنده کتاب " تجربه آمریکا و ایران (۷) نیز کودتای ۲۸ مرداد را ریشه" بروز احساسات ناراضی مردمی از شاه و آمریکا می داند که در سال ۱۳۵۸ وسیله" قیام علیه ووا آمریکا گردید. او چنین می گوید:

"سقوط مصدق و خاتمه یافتن اقدام ایران به ملی کردن نفت خود که بر اثر شورشی به تحریک سیا CIA به وقوع پیوست وضعی به وجود آمد که بعد در ایران باعث بروز مخالفت با شاه و آمریکا گردید. آمریکا که در ابتدا هم پیمان ملیون در مبارزه علیه نفوذ خارجی بود بالاخره وضعی پیدا کرد که بسیاری از ایرانیان، حتی بعضی از طرفداران شاه، آن را یک نیروی امپریالیستی جدید در ایران شناختند."

ریچارد کاتم Richard Cottam نویسنده کتاب " ناسیونالیسم در ایران" ضمن تفسیر وضع ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد چنین می گوید: (۸)

" سیاستمداران راست گرا و فرصت طلب همیشه به خارجی ها ( در این زمان تسلط مشترک انگلیس و آمریکا) متوسل می شدند تا به هدف های سیاسی خود برسند. وضع عادی از نظر ایرانیان همین بود... آنچه غیر عادی بود وضعی بود که در دوره" مصدق پیش آمد. یعنی ایرانیان طی مدت کوتاهی دچار چنان حالت خلصه ماندند شدند که تصور کردند می توانند عادی استقلال کنند. اما اکنون می توانستند ببینند که این فقط خوابی بوده انگلیسی ها با زهم ( و این بار به وسیله" آمریکا ای ها) نشان داده اند که می توانند حتی قوی ترین نهضت ایران را هم به عقب برگردانند این ها واقعیتهای سیاسی است. زندگی با پیدا داده میابد. آن ها دانستند که جنگیدن پیش از این عملی عبث و بیبوده خواهد بود."

بالاخره کتاب" پایان امپراتوری" (۹) در آخری جمله" فصل مربوط به ایران چنین می گوید:

" توطئه انگلیس برای برانداختن مصدق و برگرداندن شاه مستبد کمک به ازاد کردن نیروهای ملی نمود که اثر آن طی دهه" ۸۰ ظاهر شد. یعنی کشور را ده سال به عقب برد.

- 1- Countercoup 186
- 2- Woodhouse 129
- 3- Countercoup 193
- 4- Woodhouse 129

۵ - روزگارت در آخر کتابت می نویسد: وقتی در راه مراجعت به آمریکا در لندن با چرچیل ملاقات کرد این مطلب را ضمن گزارش اقداماتی که در ایران بعمل آورده بود برای او نقل کرد ولی چرچیل روی درهم کشید و پیدا بود که این اظهار روزگارت را با رضایت خاطر تلقی نکرد.

- ۵- Woodhouse 131
- 7- Barry rubin 57
- ۵- Richard Cottam
- 9- End of Empire 226

## وایعهده خمینی

خبرگزاریها و روزنامه‌های اروپائی، در سه چهار روز اخیر خبرها و مقالات اساسی خود را به مسئله برکناری و یا استعفاء آیت‌الله شیخ حسینعلی منتظری از مقام ولایتعهدی آقای خمینی، اختصاص داده اند.

ژان گراس کارشناس مسائل خاورمیانه روزنامه لوموند در مقاله‌ای زیرعنوان "جنگ ناشینی در ایران شدت می‌یابد" پس از اشاره به شدت بیماری خمینی، علل مغضوب شدن آیت‌الله منتظری را بررسی می‌کند و فرض‌های مختلف جانشینی او را ز نظر می‌گذراند.

در این زمینه، بیاداریم که همکار ما فریدون رخشا، همان موقعی که مسئله جانشینی خمینی به وسیله فقیه عالیقدر منتظری مطرح شد، در قیام ایران ضمن یک فانتزی به شیوه طنز، اظهار نظر کرد که منظور اصلی آقای خمینی اینست که بعد از او، ولایت به پسرش حاج احمد آقا برسد. در میان نظرات گوناگون، این هم نظری است که ضعف‌های طبیعت بشر را هم داخل محاسبات سیاسی می‌کند و بهرحال مایه تفریحی می‌تواند باشد. به این مناسبت ما عین آن فانتزی را نقل می‌کنیم:

## سه مرد خبیث

شب تاریک، رعدوبرق، ناله‌بوم، صدای بال‌خفاش... جبرئیل و عزرائیل در فرودگاه هلی‌کوپتر محاورک‌خا جماران فرود می‌آیند. از میان توپهای ضد هوایی و موثک‌های زمین به هوا و مسلسل‌های سنگین ولایتی صوف بهم‌فشرده، پاسداران عبور میکنند و پشت در فولادی ضد خمپاره اطاق خواب خمینی کمی منتظر میمانند، بعد از چند دقیقه در باز می‌شود و حاج احمد آقا با قیافه بغض‌کرده بیرون می‌آید. حضرات جبرئیل و عزرائیل از فرصت بازشدن در، استفاده میکنند و خود را به داخل اطاق می‌اندازند. خمینی در بستر بیماری افتاده است. عزرائیل به یک گوشه تارک اطاق می‌رود. جبرئیل با ملایمت با زوی خمینی را تکان می‌دهد.

**جبرئیل** - حضرت امام... حضرت امام! **خمینی** - (چشم باز میکند) شما کی هستی؟ چطور اینجا آمدی؟ ... آهای پاسدا... (جبرئیل دست روی دهن او می‌گذارد) **جبرئیل** - سرو صدانفرمانده، بنده جبرئیل هستم. **خمینی** - کدام جبرئیل؟ **جبرئیل** - چطور کدام جبرئیل؟ جبرئیل امین... از بالا خدمتان رسیده‌ام. **خمینی** - ببینم! پس این جبرئیل و عزرائیل و اسرافیل چه وجه راسته؟ **جبرئیل** - اختیار دارید، حضرت آیت‌الله. اگر راست نبود من چطور از میان این برج و باروی توپ و موثک و پاسدار که ملخ هم نمیتوانند در بشود، میتوانستم خودم را اینجا برسانم؟ **خمینی** - خوب، حالا چه کار داری، شما؟ **جبرئیل** - قربان، خبر خوشی براتان آورده‌ام. **خمینی** - ساقط شدن صدام عقلی؟ **جبرئیل** - نخیر قربان، موضوع دیگری است؛ فرمودند و قتل شده که تشریف بیاورید.

**خمینی** - کجا؟ **جبرئیل** - به لقا، الله. **خمینی** - جی؟ لقا، الله؟ حالا بیخود فرمودند، اینجا هنوز خیلی کار هست از برای بنده، شما بروید من بعد می‌آیم. **جبرئیل** - والله، الما مورعذور. فرمودند در خدمتتان برویم. **خمینی** - املا! اینکه تا دنیا بوده کار عزرائیل بوده، لکن شما چه صیغه‌ای هستی؟ **جبرئیل** - ملک الموت هم آمده، اما فرمودند بنده

همراهش بیایم که حضرت امام یکبار ههول نفرمانده. **خمینی** - لکن کسالتی ندارم بنده که اسباب زحمت بشوم از برای ایشان. **جبرئیل** - والله، کامیوتر عرش نشان داد که شما را روبه قبله کرده‌اند.

**خمینی** - بازی دادند که کامیوتر عرش را این ایادی امریکای جها نخواست. من توی دهن این کامیوتر می‌زنم. کسالتی ندارم بنده. خودم بازی دادم اینها را. خودم گفتم روبه قبله کنند بنده را، میخواستم سردر بیاورم از توطئه‌های شیطان اینها.

**جبرئیل** - دیگر من به مقررات این موارد خاصی بازی دادن وارد نیستم. اینها با آقای ملک الموت است... آقای ملک! بفرمائید جلوه، خودتان رسیدگی بفرمائید. ملک الموت جلومی‌آید، خمینی وحشت زده چشم به هیکل عزرائیل می‌دوزد.

**خمینی** - (زیر لب) عجب قیافه شیطان دار دار این آقای ملک الموت! (بلند) آقای ملک، شما نسبتی ندارید با این سید اسدالله لاجوردی ما؟ **ملک الموت** - نخیر.

**خمینی** - لکن خیلی بهش شباهت دارید. **ملک الموت** - (بی‌حوصله) راه بیفت، آقا، من هزار جور گرفتاری دارم.

**جبرئیل** - آرام آقای ملک، عیبانی نشوید! **ملک الموت** - آخر، این آقا که روزی پنجاه دفعه در مناقب شهیدها دست و سوادت ببویستن به لقا، الله حرف می‌زند، حالا که وسایل تشریف‌لقا، الله آمده شده، چانه می‌زند و او این دست‌اون دست میکند.

**خمینی** - شهادت سوای اینه که من از توی تخت خواب بروم به نزد لقا، الله. مردن اینجوری که شهیدان همیشه شواب نداره. شهادت... **ملک الموت** - (عصبی) اگر شهیدان را خیلی دوست‌داری چرا دو هزار تا توپ و مسلسل و موثک و اینهمه پاسدار دور تا دورت گذاشتی؟ وانگهی کاری ندارد، اگر خیلی دوست‌داری شهید بشوی من خودم خفاهات می‌کنم. (بالش بدست می‌گیرد و می‌برد)

**جبرئیل** - خودشان تشریف می‌آورند، خشونت لازم نیست، جناب ملک. **خمینی** - شما که حرف می‌فهمی، حالی کن به این آقا که هنوز حل نشده مسئله جانشینی من. چنانچه من شایسته این جمهوری اسلامی از بین میرم، اسلام عزیز از بین میرم... **جبرئیل** - مجلس که هست، آقای منتظری هم که هست دیگر شما چه نگرانی دارید؟

**خمینی** - معلوم میشه نمی‌شناسی شما این جماعت آخوند را، حضرت جبرئیل... از برای اینکه دانسته باشید اینها چه شیاطینی هستند، یک دقیقه گوش کن شما!... من توی اطاق هاشان میکروفن کار گذاشته‌ام، البته نه از برای تجسس که حرام در اسلام، بلکه از برای اطلاع از سلامتشان... این دستگاه را بکش جلوه، حضرت جبرئیل، تا نشانت بدهم چه حرف‌ها می‌میزنند اینها همین الان.

جبرئیل دستگاهی که برده را با دهها دگمه، که در کنار اطاق قرار دارد، به تخت خمینی نزدیک میکند. خمینی دگمه‌ای را که روی آن نوشته شده: "اطاق خواب رفسنجانی" فشار میدهد. صدای گفتگوی رفسنجانی با شخص دیگری شنیده میشود. **خمینی** - گوش بده شما! این رفسنجانی رئیس مجلسه، داره با رئیس جمهوری حرف می‌زنه.

**رفسنجانی** - ... نخیر، آقا، بنده جوانب مرا همه جور رعایت کرده‌ام. **خامنه‌ای** - من در اینکه این منتظری خیلی خراست حرفی ندارم. ولی بهمین دلیل خطرناک است. مسأله داریم زیاد آیت‌الله العظمی و فقیه عالیقدر به نافرمانی می‌بندیم. یواش یواش مردم هم باورشون میشود.

**رفسنجانی** - نه، آقا، مردم بی‌شعورند، اما نه تا این حد. این همه متلک و جوک که برایش ساخته‌اند لیبیل اینست که می‌فهمند یا روخراست. بیخود نیست که اسمش را گربه‌نر گذاشته‌اند. **خامنه‌ای** - اینرا قبول دارم (با خنده) همشیره زاده از جوک‌هایی که بچه‌های توی مدرسه راجع به آقای منتظری تعریف میکنند، هر روز یکی تا زه می‌آورد به خانه. همین دو سه روز پیش تعریف میکرد که به آقای منتظری خیبر برده‌اند که یکی از هوا بیماها دیوار صورت را شکسته، ایستادن گفته‌اند: این ضربه بیت‌المال است معادل خرج تعمیر را از حقوق خلیفانش کسر کنید. دیروز هم آمده بود میگفت آقای منتظری یک قمی را که گفته‌اند نشستن چه دیویده فرستاده‌اند و این که چرابه "پنج تن" اها نت‌کرده...

**رفسنجانی** - بهمین دلیل مناسب‌ترین آدم برای ماست. چون ولتی فقیه که بشود همه کارها دست خودمان می‌افتد، هر جور بخواهیم میرقصانیمش. این املا" نمیدانند امریکا کجاست و چقدر جمعیت دارد.

**خامنه‌ای** - آنکه بله، آمریکا کجای خود، حدود جمعیت نجف آبا خودشان را هم نمیدانند. ولی آدم‌خراهاها منظور که ما میتوانیم سوارش بشویم، یکی دیگر هم میتوانند سوارش بشود و بزنند روی دست ما. اگر فردا ولتی فقیه شد و جها رتا از این لیبرال‌ها زیر پایش نشستند مجلس شما را منحل کرد بنده راه‌ممثل بنی صدر ما در مرده به جرم بی‌کفایتی معزول کرد دستمان به کدام عرب و عجمی بنداست؟

**رفسنجانی** - این خطر با آقای خمینی که بیشتر است. **خامنه‌ای** - بنده از جانب آقای خمینی هم نگرانم. البته پیرمرد زیر پایش لیبرال نمی‌رود ولی آخوند هم خطرش از لیبرال برای ما کمترین نیست... بنده فکر میکنم که... یعنی اگر که... شما که در شرفیایی‌ها جیب‌ها تکان را نمی‌گردند... شما که موقع شرفیایی با زرسی بدن‌سی نمی‌شوید... می‌خواهم عرض کنم که... شاید...

**رفسنجانی** - حرفتان را بزنید. میدانید که من و شما یک روح در دو جسم هستیم. رودروایی نفرمائید! **خامنه‌ای** - می‌خواهم عرض کنم که... اگر یک جیبی... یک کیسولی... یک قطره‌ای... توی جایش... **رفسنجانی** - فکرش را هم نفرمائید. همان موقع شرفیایی و خلوت دوبه‌دو... هشت تا چشم از تلویزیون مدار بسته مواظب هر حرکت دست و پای ملاقات‌کننده‌است.

**خامنه‌ای** - املا" چرا ما از اول به فکر ولایت فقیه خود شما نیفتادیم. این بی‌فکری و بی‌خیالی واقعا "جای تاسف" است. **رفسنجانی** - زیاد هم از بی‌خیالی نبود. گرفتاری من این موضوع ریش‌است. ولتی فقیه یک من ریش لازم دارد. **خامنه‌ای** - (با خنده) ولی فقیه بی‌ریش هم ایرادی ندارد. شما خیال میکنید از مدر اسلام تا حالا در میسبان فقیه‌بی‌ریش وجود نداشته؟... بهرحال ما از حالا یاد... (خمینی دگمه را دوباره فشار میدهد)

**خمینی** - حالا حضرت جبرئیل، ملاحظه فرمودید چه خطری تهدید میکند اسلام عزیز را؟ چه توطئه‌های شیطان... **جبرئیل** - البته اینها از نظر باریتعالی پوشیده نیست ولی شما هم... **خمینی** - نه، صبر کنید، این یکی راه‌بشنوید! (دگمه‌ای را که روی آن "اطاق خواب منتظری" نوشته شده فشار میدهد)

صدای یک زن که با عیال آقای منتظری صحبت میکنند بلند میشود. **زن** - ... اما شما را به روح ممد آقا از من شنیده بگیرید. **عیال** - خیالتان راحت باشد. املا" من شما را ندیده‌ام، اما بموقعش یک بتول خانمی بسازم که هشت تا بتول خانم از بنگلش در بیاورد...

(صدای بازویسته شدن در) **خمینی** - هنوز به اطاق خوابش نرفته، با یدتوی دفترش باشه... **دست میبندد که دگمه دیگر را فشار میدهد. ملک الموت دست او را می‌گیرد.**

**ملک الموت** - (با علاقه) یک دقیقه صبر کنید! خیلی با مزه است. وسط اینهمه گرفتاری یک خرده می‌خندیم. مثل اینکه زنش برای خانم شما خنجر بسته.

(ادامه صحبت) **عیال** - ... بعله، ما رکه پیر شد و قربا غه سوارش میشود. حالادیکه دختر کچل حاج ثقفی نزول خور هم می‌نشاند پشت سر من لغز می‌خواند. الان کاریش ندارم، اما بگذار پسای آن اما مپیرسگ از میان در برود، من میدانم و بتول خانم! **زن** - پس من رفتم، قربون شما. خدا حافظ.

**عیال** - خیر پیش... خیلی ممنون، سلام برسانید. (صدای بازویسته شدن در) **صدای یک خدمتکار** - خانم، آقا فرمودند یک فلان تمیزیا آن تنیا گوی تعارفی مرحوم دستغیب برانان چاق بفرمائید. **عیال** - خودت برو چاق کن، من حوصله ندارم.

**خدمتکار** - آقای آیت‌الله سفارش کرده‌اند که حتما خود شما چاق کنید. **عیال** - آقای آیت‌الله به دارادی دیرشان خندیدنند. چطور قلیان‌شان را من چاق کنم اما... لا اله الا الله، نمی‌گذاردند آدم‌وا نشود!

**خدمتکار** - خدا مرگم بده، خانم. حالای جوا بشان را بدهم؟

←



## سه مرد خبیث

نمایشنامه سوسی و جنائی



**عیال** - (با تشدد) همین که گفتم، برو، حرف زیادی هم نزن!  
(صدای بازویسته شدن در)

**خمینی** - حضرت آقای ملک، این خلاف اسلام است، این خلاف میشود به فرمان هشت ماده‌ای بنده که تجسس کنیم در اطرافهای...

**ملک الموت** - (شنگول) خواهش میکنم حالا طاق آقای منتظری را بگیرید ببینم چه میگوید. چهار سال تجسس کردید این یک دقیقه هم رویش!  
**خمینی** دگمه‌ای را که روی آن "دفتر کار منتظری" نوشته شده فشار میدهد.

**منتظری** - ... امیدونم، شما هم بلدین جاق کونین، اما من گفتم خانوم جاق کونین.

**خدمتگار** - خانم خیلی خسته‌اند، حوصله ندارند.

**منتظری** - از قولی من بهش بوگو!

**خدمتگار** - بهشون عرض کردم.

**منتظری** - خوب، چی می‌گفت؟

**خدمتگار** - واللله گفتند... یعنی... گفتندکه...

**منتظری** - نه، میخوام بدونم چی می‌گفت!

**خدمتگار** - یک چیزها می‌گفتند، اما...

**منتظری** - موگوئم مویموچی می‌گفت، یا الله حرف بزنی!

**خدمتگار** - گفتند... فرمودند... یعنی... خلاصه گفتند

آقا میخندند.

**منتظری** - چی؟ ... جیطور؟ امن میخندم؟ هه هه هه (می‌خندد) آبه‌چی می‌خندم؟ (بیشتر می‌خندد)

**خدمتگار** - (به خنده می‌افتد) واللله چه عرض کنم.

**منتظری** - (قهقهه میخندد) این ننه مددی هم با منی‌ها! ...

موگوئدم میخندم؟ (غن وریسه می‌رود) به خدا بیامرز

مادرس رفتن... اونم خیلی با مزه بود (کم‌کم خنده‌ها از لبش می‌رود - در فکر) ببینم! نگفت آقای جیسی

لغش می‌خندد؟

**خدمتگار** - خیر... یعنی خلاصه صحبت دادارود ورو اینجور چیزها بود.

**منتظری** - (صدای گرفته) آهان فهمیدم! گفتن آقای به

دادارودی دیرش می‌خندد، حالا من میدونم و این ضعیفه!

الان حسابی از این ننه مددی برسم که خودش حظ کوند!

(صدای بازویسته شدن در)

**خمینی** - حالا نچه موافقت با شند آقای ملک، دگمه

موسوی اردبیلی را...

**ملک الموت** درحالیکه قهقهه می‌خندد مداخله میکند.

**ملک الموت** - نه، بگذارید ببینم آقای منتظری چه

جوری حساب ننه مددی را میرسد. من خیلی وقت است که

نخندیده‌ام. بزنید روی دگمه‌ها طاق خانم منتظری! خواهش

میکم!

(خمینی دگمه مربوطه را فشار میدهد)

**منتظری** - ... شما نمیمی تونی جلوی نوکرو کلفت

افساری این زبونی ما حاب مُرد تو بگیري؟ فکر نمیمی کونی

من جلوی مردم آمرو دارم؟ فکر نمیمی کونی من ناسلامتی

فقیهی عالیقدرم؟

**عیال** - خوب، خوب، فقیه عالیقدرت را بگذار در کوزه آبش

را بخور!

**منتظری** - زن، خجالت بکش! وضعیتی ما حالا باقی و آن

وضعیت نجف آباد خیلی فرق کرد. ما امروز...

**عیال** - یادش بخیر، همان نجف آباد! چه عیبی داشت

نجف آباد؟ یک روزه‌ای میخواندی، یک پولی میگرفتی،

خس وزکوة و فطریه و اینجور چیزها هم داشتی، هفته‌ای هفت

شب هم مردم آتش نذری و بلونذری می‌آوردند در خانه. من ده

روز یکدفعه رنگ آتش‌خانه را شنیدیم. اما حالا از صبح

تا شب باید کنج آتش‌خانه برای این پاسدار هسهای

گردن کلفت و آنت کور و کچل غذا درست کنم و جاشی بدهم و

شریت بدهم...

**منتظری** - پس میخواستی آتش‌خانه نباشی مثل زمانسی

طاغوت ادا ره بری و وکیل مجلس بشی و سلمونی بری و بیسی

عفتی بوکونی؟ آتش‌خونه رفتن وظیفه زنی مسلمونسی،

وظیفه زنی فقیهی عالیقدرس.

**عیال** - قبول، وظیفه زن فقیه و آخوند خدمت کردن

شوهرش است. اما میخوام ببینم مگر آقای خمینی فقیه و آخوند نیست؟ میخوام ببینم من از آن بتول کچل دختر حاج ثقفی نزول خوار چی کم دارم که دست به سیاه و سفید نمیزند، تو کاخ جماران لم داده خانم ما بپند تو مجلس دستش را ماچ میکنند؟

**منتظری** - آخه خانوم، مگه شما هفت ماهه بدنیا اومدی؟ یک ریزه صبر داشته باش. این آقای خمینی پاش دم گورس. بعد از اون سوختی منس که ولتی فقیه بشم. آنوقت دست شما

که سلس، مردم پای شمار ماچ می‌کونن.

**عیال** - اعلا! میخوام ببینم تو از اول، حالا جای خمینی هیچی، چرا نرفتی جای آن دست چلاقه رئیس جمهوریشوی که حالا نشینی روز شماری کنی که کی خمینی میمیرد؟

**منتظری** - آخه، آدمی حسابی، فقیهی عالیقدر که بالاتراز رئیس جمهورس. رئیس جمهوری اجازت ولتی فقیه غلطی

نمی‌تونند بکونن.

**عیال** - آره تو هم دلت را به همین خوش کن! آن کوسه ما هی

که مد طفل معصوم مرا زیر آوار گذاشت، میگذازد تو جاشین

خمینی بشوی!

**منتظری** - کوسه ما هی سگ کی باشد که نگذازد! نیمی بینی

مردم چه عشق و اشتیاقی به من دارند؟ چه شور و هیجانسی

نسبت به من نشون میدند؟

**عیال** - آره! واسه همین اسمت را گذاشتند گربه نره! تازه

بیا بپنداز من بپرستند که گربه نره چقدر نره!

**منتظری** - خانم، خجالت داره! این حرفها از شما قبیحس.

**عیال** - چطور، نفهمیدم! چطور برای شما قبیح نیست که

جای اینکه به حکم خدا و شرع توی اطاق عیالتان بخواید،

توی اطاق پاسدارها میخوابید؟

**منتظری** - اون از نظر حفظی امنیتس! خواست سازمانی

امنیت ۲۵ میلیونیس که باید دوتا پاسدار توی اطاقی ما

بخوابند.

**عیال** - وقتی دویت سیصدتا پاسدار توی هرسوراخ سمبده

خاکه، توی راهرو راه بلبه و پشت بام هستند دیگر پاسدار تو

اطاق چرا با بدی خوابید؟

**منتظری** - اینم دستورس که باید دوتا پاسدار هم دو طرف

رختخواب بخوابند.

**عیال** - ببینم، اگر دستورات که دو طرفتان دوتا پاسدار

بخوابند، چطور یکیش را روانه کردی؟

**منتظری** - ا وقتی اینهمه جنودی اسلام دارند با قشونسی

کفر جنگ می‌کونن، گناهن که من دوبرادری پاسدار رجسان

برکت را توی اطاقی خودم بخوابونم. واسه این، یکی از

برادرها را رد کردم.

**عیال** - چطور شد برادر چرا غلغلی را رد کردید، برادر هوشنگ

را نگه داشتید؟

**منتظری** - آخه اون برادر چرا غلغلی چلچماق و گردن کلفت

بود بدردی جنگ با صدامی کار نمیخورد.

**عیال** - میخوام بدانم برادر هوشنگ که پیش از انقلاب

سلمانی زنانه بوده تنهایی چه جوری از شما محافظت

میکند؟

**منتظری** - نه، ظریف و لطیفس، اما تیراندازی و هدف

گیری خیلی خوبس.

**عیال** - مبارک هدفش باشد، اما من...

(خمینی دگمه را فشار میدهد)

**خمینی** - اینها دیگه قبیحه. حالا نچه میل داشته باشید

برویم به سراغ آقای موسوی اردبیلی...

**ملک الموت** که از فرط خنده اش به چشمهایش آمده همچنان

میخندد.

**ملک الموت** - اما... واقعا... هزار... هزار و چهارصد

سال بودا بپند... اینقدر نخندیده بودم.

**خمینی** - ما رعایت میکنیم از برای شما، لکن خواهش

دارم بپوش تر خنده کنید. آخر ما اینجا قدغن کرده ایم

خنده را.

**جبرئیل** - ناراحت نباشید، حضرت امام. صدای مبارا

زمینتی هانمی شنوند. اما خود ما شیم واقعا "دست مریزاد،

وقتی ملک الموت خنده اش بگیرد ببینید چه مملکت معموری

ساخته‌اید.

**خمینی** - حالا نچه به خواست خدا و نند تبارک و تعالی

مهلستی باشد از برای بنده کاری میکنم که خنده از لب آقای

ملک نیفته. عراق راه معمورش میکنم، سوریه راهم

معمورش میکنم، فرانسه راهم معمورش میکنم، میتران

راهم معمورش میکنم، ریگان راهم معمورش میکنم...

**جبرئیل** - دیگر تمام اعضای سازمان ملل را لطفا!

نشانمید، چون وقت نداریم. میفرمائید برویم؟

**خمینی** - چنا نچه شما مهلت با شید به بنده برای چند ماهه

دیگر که بنده سروصورتی بدهم به کارها از برای جانشینی...

**جبرئیل** - شما که مجلس خبرگان درست کرده اید دیگر چند ماه

مهلت برای چه میخواستید؟

**خمینی** - من بازی دادم اینها را... من حقیقت را عرض

کنم به حضور شما آقایان ملائک مقرب... این امت آقای

منتظری نمیخواست، آقای رفسنجانی نمیخواست، خمینی

میخواست. این خواست امته... گوش کنید شما به ندای این

امت همیشه در صحنه!

دگمه‌ای را که روی آن "سجد امام خمینی" نوشته شده

فشار میدهد. صدای جمعی شنیده میشود:

خدا یا، خدا یا... تا انقلاب مهدی... خمینی را نگهدار

**جبرئیل** - ای آقای امام! انقلاب مهدی که چند ماه دیگر

نیست. اگر بخواید تا انقلاب مهدی زنده بمانید...

**خمینی** - نه، اما حاج احمد ما که زنده میماند، پسرش و

نوادش که زنده میمانند. خواست ملت اینست که تا انقلاب

مهدی یک خمینی بالاسراشان باشد.

**جبرئیل** - پس شما میخواستید حاج احمد آقایان را جانشین

خودتان کنید؟

**خمینی** - چه عیبی داره احمد آقای ما؟ نه به یک دندگی

منه، نه به حرامزادگی رفسنجانی، نه به خریست

منتظریه...

**جبرئیل** - چرا از جانشینش نمیکنید که چند ماه دیگر...؟

**خمینی** - آخه حالا هیکلش جور نیست. ولتی فقیه یک هیکل

درشت و ریش سفید لازم داره... ریش داره کم کم و تنگ و تنگ

سفید میشه، اما گنده شدن وقت لازم داره. از حالا احمد را

بسته‌ایم به شیرینی و جری که شکمش یک کمی گنده تر

بشه... یعنی یک جوری باشه که ولایت از سلاله دژ بپاشد، ما

بیرون تره.

**جبرئیل** - اگر تمام دعا "حضرت مهدی پیش از رحلت شما

ظهور کردند چه میکنید؟

**خمینی** - چنا نچه ظهوریفرما بپند حضرت بقیه الله، اشکال

نمیکنم بنده در کار ایشان، بر میگردم به مقم بنده،

حماران را میگذارم از برای ایشان که خیالشان راحت

باشه بلحاظ امنیت، لکن برای حفظ اسلام عزیز نظارت

میکنم بر اعمال ایشان، نمیگذارم بازی بدهند ایشان را

این عمل شرع و غرب.

**ملک الموت** - واللله من از این آقای خمینی خوش آمد،

بخصوص که در واقع نایب بنده هم روی زمین هست. در عالم

همکاری حاضر رعایت حالش را بکنم. اگر شما آن بسالا

صدایش را در دنیا و بریدن میتوانم چند ماه مهلت بدهم.

**جبرئیل** - من حرفی نمیزنم، اما خودتان به بسالاچی

گزارش میدید؟

**ملک الموت** - همین الان سر راه یک سری میزیم به خمین،

یک روزه خوان یا یک قبر کن عمامای را از اهل محل توی

این تکیه‌ها و مسجدها و قبرستان‌ها پیدا میکنم، ترتیب

کارش را میدهم. میبریم با لامیگوئیم این خمینی است.

**جبرئیل** - یک وقت بالا اشکال نکنند؟

**ملک الموت** - ای آقا! روزمره مردم آنقدر آخوند

میکند و آنقدر روزه خوان و قبر کن و زیارتنا مه‌خوان وارد

عرش میشوند که کسی خمینی و گلپایگانی و شیرازی را از هم

تشخیص نمیدهد.

**خمینی** - من تشکر میکنم از حضرت آقای ملک الموت، من

تشکر میکنم از حضرت آقای جبرئیل، من دعا میکنم از

برای سلامت شما، از برای توفیق شما، از برای پیروزی

اسلام عزیز، به خدا می‌سیارم هر دوی شما را!

**جبرئیل** - خواهش میکنم دیگر منت ابواب جمع مانکنید،

ما ز دعایی نیازیم.

**خمینی** - من دعا میکنم از برای سلامت همه، ملائک...

**جبرئیل** - بفرمائید برویم، آقای ملک! اگر زیاده

طولش بدهیم از برای سلامت حضرت با ریتعالی هم دعا

میکند. لطف عالی زیاد، حضرت امام!

**ملک الموت** - بله بفرمائید برویم خمین. میگویید

نوشابه‌های خانگی خوبی هم داره، یک گلوئی تازه میکنیم...

وعده ما چند ماه دیگر، حضرت امام... جاوا!

**جبرئیل** و عزرائیل از اطاق خارج میشوند.

**خمینی** - (تنها) من توی دهن اینها میزنم. (فریاد)

آهای! پاسدارها! بگیرید این شیاطین را! بگیرید این

ایادی آمریکا که جها نخوار را! صدا کنید خلخالسی را!

صدا کنید گیلانی را! صدا کنید ری شهری را! صدا کنید

موسوی تبریزی را! ...

در حالیکه از خارج اطاق صدای تلیک مسلسل و توپ‌زد

هواشی و موشک‌سام شنیده می‌شود، صورت خمینی، به تمام

عرض و ارتفاع پرده درشت می‌شود و روی ریش او کلمه‌ها بیان

نقش می‌بندد.

### صلاحیت دانشجوی

وزارت فرهنگ و آموزش عالی، اعلام می نماید که از قبول شدگان مسابقه ورودی دانشگاهها را تا تعیین صلاحیت آنها از جانب هیأت های تفتیش عقاید، به تعویق انداخته است.

وزارت علوم و آموزش عالی در اعلامیه های خود متذکر شده بود که در سال تحصیلی جاری ۵۴ هزار نفر به دانشگاهها راه می یابند، ولی تاکنون اسامی ۲۶۵۴۱ نفر را بیشتر اعلام نکرده است. اعلام اسامی هزاران تن دیگر از دانشجویان و ورود به دانشگاهها به تأیید صلاحیت عمومی آنها از جانب دستگاه های تفتیش عقاید جمهوری اسلامی موکول شده است. هم اکنون دستگاه های امنیتی و مأموران ریزودرشت آن، سرگرم بررسی پرونده های هزاران تن از دانشجویان هستند که در آزمون عمومی دانشگاه موفق شده اند. باین حال انتظار می رود نام بسیاری از آنها را حذف کنند و بجای آنها افراد مورد نظر خود را برگزینند. به ویژه آنکه بسیاری از بسیجی ها و عوامل رژیم که هیچ گونه صلاحیت تحصیلی و علمی ندارند، در فهرست دانشجویان ورودی به دانشگاهها هستند. یادآوری می شود جمهوری اسلامی، نیروی مورد نیاز خود به منظور انجام سرشماری اخیر از میان دانشجویان کنکور تاءمین کرده بود. وزارت علوم آنها را به زور وادار به همکاری با وزارت کشور برای انجام سرشماری کرده بود و از آنها خواسته بود برای ثبت نام هنگامی که در وزارت کشور را ارائه دهند. در غیر این صورت حق ثبت نام نخواهند داشت.

### مالیات پسته های ایران

به گزارش نشریه میدل ایست اکونومیک دایجست، اداره معاملات خارجی آمریکا با وضع مالیات گمرکی بسیار سنگین در نظر دارد جلوی ورود پسته ایران به ایس کشور را سد کند.

تصمیم دولت آمریکا، نتیجه اعمال نفوذ و فشار باغداران ایالت کالیفرنیا است که نظریه های نازل پسته ایران با رقابت شدید مواجه بوده و نمی توانسته اند محصول پسته خود را به قیمت برابر بفروش بیاورند.

طی سال جاری میلادی صادرات کنندگان پسته ایران متجاوزاً ۳۹ میلیون دلار پسته به آمریکا صادر کرده اند. اما در آینده ممکن است این رقم به صفر برسد زیرا اداره معاملات خارجی ایالات متحده برای پسته بوداده ۳۱۷ درصد مالیات گمرکی، و برای پسته خام ۱۸۵ درصد مالیات گمرکی وضع کرده است.

میدل ایست اکونومیک دایجست ۲۳ اکتبر

بقیه از صفحه ۱

## بازگشت شتر

این طور که پیش میرویم دیگر احتیاج نیست که ریکاوریست روزنامه از سر هزل وطنز، یک چنین تمویخیا لسی را روی کاغذ بیاورد. در آینده نزدیک، کافی است خبرنگار عکاس روزنامه دوربینش را بردارد و سری به دفتر "ایران - ار" یا هر کدام از مواسته به جمهوری اسلامی بزند و از همین صحنه، در عالم واقعیت عکس بگیرد.

چادر و چاقو و روپوش و پیراهن دراز بدون یقه و عرقچین و شبکلاه، در حال حاضر لباس متعارف مردوزن را در ایران آخوندزده تشکیل می دهد.

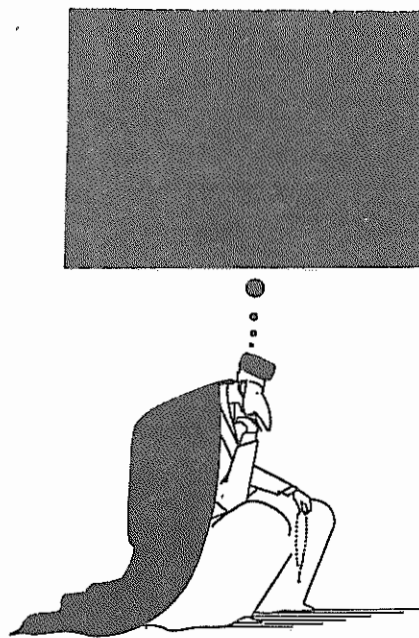
درین میان فقط جای شتر خالی بود که به مبارکی، سلانه سلانه از راه می رسد و تمدن فقط هتی ما را تکمیل می کند.

در برنا مه خود کفایی که برای شرکاءش در آمدن ضرورت پیدا کرد، از همان ابتدا جایی هم برای شتر در نظر گرفته شده بود. در آن مرحله بیشتر به گوشت شتر و شیر شتر و پشم شتر و تا حدودی هم پشک آن به عنوان یکی از منابع سوخت و حرارت توجه می شد ولی اخیراً، متعاقباً کمیو بدبزی، نقش شتر در مراحل و نقل نیز مورد توجه قرار گرفته است. روزنامه کیهان، چاپ تهران، در گزارش مبسوطی راجع به فاضل و مناقب شتر می نویسد: "آما رموجود نشان می دهد که در نواحی شرقی و شرق مرکزی و جنوبی ایران تعدادی در حدود چهارصد هزار نفر شتر وجود دارند ولی باینکه استفاده از این دام مخصوصاً از نظر سواری، با بری، تولید شیر و گوشت و پوست و کرک قدمت تاریخی داشته متأسفانه امروزه توجه خاصی به آن نمی شود. مخصوصاً در این شرایط که کشور ما از لحاظ تاءمین مواد پروتئینی نظیر گوشت و شیر با مشکلاتی مواجه است و سالانه با بیست و اردات گوشت از خارج مقدار قابل

### برگزاری آیین مهرگان

به دعوت نهضت مقاومت ملی ایران شاخه وین، روز جمعه یازدهم اکتبر، با حضور بیش از سیصد تن از ایرانیان، مراسم آئین مهرگان برگزار شد.

در این گردهمایی، پس از پخش سرود ای ایران، آقای تراب مستوفی از مسئولان نهضت دروین سخنرانی کرد. وی با اشاره به جنایات جمهوری اسلامی در هشت سال اخیر منجمله جنگ ویرانگر کنونی اظهار داشت کمترین نتایج جبران ناپذیر این جنگ طولانی، بی هدف و ضد بشری این بود که بیش از چهار استان ایران نابود و آبادترین و مهمترین بخش های



توجهی ارزادست می دهد...

دولت فقط هتی از قرا معلوم لازم دیده است برای بازگشت به عصر شتر مقدمتاً یک رشته تبلیغات اساسی برای باز شناختن شتر ترتیب دهد و پیشا پیش، مردم را با فرهنگ شتر خواری و شترسواری آشنا کند. دستگاه تبلیغاتی رژیم فقهاء تبلیغات به نفع شتر را با شعارهای مذهبی چاشنی زده است. در تاریخ و حدیث، دستمایه کافی برای چنین تبلیغاتی وجود دارد. حجت الاسلام واعظ طبسی نایب التولیه آستان قدس رضوی و نماینده حضرت امام در خراسان می گوید: "حضرت پیغمبر و ائمه اطهار همگی گوشت شتر میل می فرمودند و دلایلی وجود ندارد که ما برای شتر تبلیغات سوء غربی ها از چنین منبعی استفاده نکنیم..."

حجت الاسلام طبسی در احیاء سنت پیش قدم شده و اعلام کرده است که آستان قدس در دشت گرگان طرح بزرگی برای پرورش شتر گوشتی و شیری به معرض اجرا می گذارد. با زینا به اظهار ایشان، حضرت امام مصرف گوشت شتر را که قبلاً به اجماع فقهاء مکروه شناخته می شد، تجویز کرده اند. حضرت امام چه نعمت ها که بر ملت ایران ارزانی نداشتند. خلق مستضعف مسلمان ما که سال های سال، بی خودی جهت از خوردن خاویا محروم

صنعتی و کشا و رزی ویران گردید، هزاران تن کشته و معلول بجا ماند.

سخنران یادآور شد که نهضت مقاومت ملی ایران به رهبری دکتر شایسته پوریست و همواره مرکز اتحاد دنیروهای ملی بوده و هست و حاضر است دست ملی گرایان را برای اتحاد دبفاشارد. صرف نظر از گروه های که به دلایل خصوصی یا ایدئولوژیکی حق حاکمیت ملی و استقلال ایران را نمی توانند بپذیرند نهضت، بقیه شخصیت ها و گروه ها را یاران بالقوه خویش می داند. نهضت مقاومت ملی ایران از هرگونه کوششی برای ایجاد تنفا هم میان نیروهای ملی، جدا از سلیقه های سیاسی آن ها در جهت براندازی رژیم خونخوار و شورشیک

بود با فتوای حضرت امام اجازه خوردن خاویا حاصل کرد و از زمین پس گوشت شتر نیز خواهد خورد. آنهم شتری که در مزرعه آستان قدس چریده و علف امام رضا را خورده باشد. چنین شتری نه فقط گوشت و شیرش حلال است بلکه مستحب خواهد بود که پیشکش را هم سورمه چشم کنند.

شتر را هنوز هم خیلی مانده است که بشناسیم. بنا بر این، با یدممنون روزنامه کیهان چاپ تهران با شیم که ما را همراه خبرنگار سخت کوش خود به کویر می برد و پای صحبت شتر چرانسان می نشاند تا نسبت به احوال شتر معرفت بیشتری حاصل کنیم و از فضیلت های خودش و خواص گوشت و شیرش چیزهای تازه بشنویم.

در گزارش تحقیقی "کیهان" آخوندی چنین می خوانیم: "در مناطق گرم و خشک کویری بهترین وسیله حمل و نقل و مسافرت شتر است که روزها و هفته ها بدون آب می تواند زندگی کند. همچنین در بعضی مناطق شیر و گوشت شتر در تاءمین مواد غذایی ساکنان این نواحی نقش مهمی دارد. در قزاقستان شوروی که شیر اهمیت فراوانی دارد و ۹۰ درصد غذای روزانه افراد را تشکیل می دهد شتر از نظر تولید شیر، بسیار با اهمیت است و حدود ۳۷ درصد از تاءمین شیر تولیدی، شیر شتر می باشد. به علاوه شیر شتر علاوه بر مصرف غذایی دارای ارزش درمانی و خاصیت تقویتی و قدرت اعجاب آوری در شفای بیماریان و سلامتی آنهاست. از شیر شتر برای معالجه امراض مانند استسقاء، یرقان، نارسایی های طحال، سل، آسم و کم خونی استفاده می شود. با وجود این می توان ادعا کرد که ارزش واقعی شتر، این حیوان نجیب و مقاوم و بخوبی شناخته نشده است..."

ایران! ای ایران بلا زده و نغیرین شده، چه سرنوشتی داری تو! در سال ۱۳۵۵ وعده می دادند که تا ده سال بعد، توبه جگره پنج کشور بزرگ صنعتی جهان خواهی پیوست و در سال ۱۳۶۵ ترا می بینیم که به عصر شتر بازگشته ای!

جها نخواستار و بیگانگان، فروگذار نمی کند و با ردیگر به ضرورت بی چون و چرای اتحاد برگردد یک بر نامه واحد سیاسی تا کید می ورزد و آماده هرگونه تنفا هم با یاران بالقوه خویش هست و خواهد بود.

### سخنرانی

بنا به دعوت مسئولان دانشگاه کویتینگن ساعت چهار بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۲ اکتبر یکی از اعضای کمیته اجرایی نهضت مقاومت ملی ایران شاخه آلمان در بیست و نهمین گردهمایی سیاسی کشا و رزی ایران در حضور عده ای زیاد در کاشان آلمان سخنرانی و خارج از دانشگاه، تشنگاه جورج اگوست آلمان سخنرانی کرد. وی در پایان با شنوندگان و علاقمندان و استادان دانشگاه در بیست و نهمین روز ایران به بحث و گفتگو پرداخت و اظهار امیدواری کرد که دولت آلمان در روابط سیاسی و اقتصادی خود با جمهوری اسلامی تجدید نظر کند.

ایران هرگز نخواهد مرد

نشانی: QYAM IRAN C/O C.B. 17, bd RASPAIL 75007 PARIS FRANCE